

نهضت مشروطه خواهی یک حرکت ملی و افغانی



روایتی از:

میرسید قاسم خان

بقلم: پښتونیار

گرد آوری، مقدمه و تعلیقات:

زرین انخوړ

نهضت مشروطه خواهی یک حرکت ملی و افغانی

روایتی از:
میر سید قاسم خان
(از پیشگامان جنبش مشروطیت)

بقلم:
پښتونیار

گرد آوری، مقدمه و تعلیقات:
زرین انځور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نهضت مشروطه خواهی، یک حرکت ملی و افغانی

روایتی از: میر سید قاسم (از پیشگامان جنبش مشروطیت)

بقلم: پښتونیار

گرد آوری، مقدمه و تعلیقات: زرین انخوړ

انتشارات: بنیاد تاریخ کاکړ - کابل

کمپوز: عبدالودود گردیوال

دیزاین: مصطفی فتی

تعداد صفحات: ۱۰۰

سال چاپ: ۱۴۰۱ هجری شمسی

مطبعه: مرکز انتشارات هاشمی

حق چاپ این اثر متعلق به انتشارات بنیاد تاریخ کاکړ است.
برای معلومات بیشتر درباره این بنیاد به وبسایت ما مراجعه نمائید:

www.kakarfoundation.com

فهرست

۱	یادداشت بنیاد تاریخ کاکړ
۲	پیشگفتار
۱۰	مقدمه
۲۷	نهضت مشروطه خواهی، یک حرکت ملی و افغانی
۴۹	تعلیقات
۵۱	داکتر عبدالغنی خان
۵۳	کاکا سید احمد لودین
۵۴	مولوی محمد سرور واصل
۵۵	گل آخندزاده احمدزی
۵۶	سیدغلام محمد آغا چهارباغی
۵۶	مولوی عبدالرازق آخندزاده توخی
۵۶	ملا لالا گل ارغندیوال
۵۶	مولوی قیام الدین خان نیازی
۵۷	سردار محمد عثمان خان
۵۷	سردار نور علی خان قندهاری
۵۷	سید احمد پادشاه کنری
۵۷	مولوی نجف علی خان
۵۸	مولوی محمد چراغ
۵۹	سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله
۵۹	محمد ولی خان دروازی
۶۱	میر زمان الدین خان
۶۲	میر یار بیگ خان
۶۳	جمعه خان
۶۳	پاینده محمد فرحت
۶۵	حاجی عبدالرازق آخندزاده اندپ
۶۶	غلام محی الدین افغان
۶۸	عبدالجلال خان قندهاری
۶۹	غلام محمد میمنگی
۷۰	محمد اکبر یوسفی
۷۱	داکتر نصرالله یوسفی
۷۱	محمد انور بسمل
۷۲	ناظر محمد صفر
۷۲	محمد ابراهیم صفا

۷۳	محمد مظفر خان مروت
۷۴	حافظ عبدالقيوم
۷۴	لعل محمد خان
۷۴	ميرزا عبدالرازق خان
۷۴	سعدالله خان الكوزى
۷۵	عبدالقيوم خان الكوزى
۷۵	عبدالرحمن خان
۷۵	مولوى عبدالمجيد
۷۵	حافظ احمدالدين
۷۵	محمد حسين خان
۷۷	جوهر شاه خان غوربندى
۷۹	محمد عثمان خان پروانى
۷۹	محمد ايوب خان پوپلزي
۸۰	مولوى عبدالرؤف خان خاكي قندهارى
۸۲	مولوى عبدالواسع
۸۵	مولوى عبدالرب
۸۶	ميرزا محمد حسن راقم اچكزايى
۸۶	ملا عبدالحق ارغنديوال
۸۷	عبدالغياث خان
۸۷	مولان خان
۸۷	ملا فيض محمد كاتب
۸۹	سردار عبدالرحمن
۹۰	سردار عبدالحبيب خان
۹۱	تاج محمد بلوچ
۹۲	اكبر خان لعلپورى
۹۳	ملا منهاج الدين
۹۳	عبدالحق
۹۳	بابا عبدالعزيز
۹۵	ملا محمد اكبر قندهارى
۹۵	شيرعلى خان باركزى
۹۵	نظام الدين خان ازغنديوال
۹۶	پاچا مير خان
۹۶	ترکمانچى (ترکمنچى)
۹۸	مآخذ و منابع مقدمه و تعليقات

یادداشت بنیاد تاریخ کاکړ

بنیاد تاریخ کاکړ از بدو تأسیس آن، با در نظر داشت اهداف کاری خویش، در برگزاری مجالس علمی، سیمینارها و همچنان چاپ کتب تاریخی گام برداشته است. این بنیاد بر اساس اهداف و منطق وجودی خویش سعی ورزیده است به شکل روشمند و علمی به نشر بحث‌ها و آثاری بپردازد که در روشن ساختن زوایای تاریک تاریخ افغانستان نقش داشته می‌توانند. بنیاد طی مدت کوتاهی توانسته است، در همین راستا، آثار بارزشی به علاقمندان تاریخ کشور پیشکش نماید.

«نهضت مشروطه خواهی، یک حرکت ملی و افغانی» روایتی است از چهره پیشگام این نهضت میر سید قاسم خان که اینک به شکل یک جزوه و رساله جداگانه چاپ می‌شود. در این رساله مؤجز برای اولین بار نکات مهمی در رابطه به جنبش مشروطیت افغانستان مطرح گردیده بود. مقاله متذکره پنجاه سال قبل از امروز در مطبوعات کشور به نشر رسیده بود و اینک از برگهای روزنامه کاروان به وسیله محترم زرین انخوور گردآوری گردیده است، بر علاوه محترم انخوور مقدمه مفصلی بر آن نگاشته و تعلیقاتی بر آن افزوده است.

بخش انتشارات بنیاد تاریخ کاکړ، از پیشنهاد چاپ چنین اثری به علاقمندی استقبال کرد و اینک این اثر گران سنگ را به چاپ می‌رساند. امیدوارم این رساله بر گوشه‌های از تاریخ معاصر سیاسی کشور روشنایی لازم بیاندازد و مورد استفاده علاقمندان تاریخ معاصر کشور قرار گیرد.

کاوون کاکړ

رییس اجراییوی بنیاد تاریخ کاکړ

پیشگفتار

در سال ۱۳۵۱ هجری خورشیدی (آخرین سال دههٔ دیموکراسی در افغانستان) در یکی از روزنامه‌های آزاد افغانستان بنام «کاروان» نبشتهٔ ارزشمندی به قلم جوانی به نشر سپرده شد که کمتر کسی با نام‌شان آشنایی داشت. این نویسندهٔ جوان (پبنتونیار) در مورد یک حرکت بسیار مهم و اثرگذار سیاسی و فکری افغانستان یعنی جنبش مشروطیت افغانستان بحث نموده بود که تا آن زمان نشر مطالب در آن باره کمتر در مطبوعات کشور به دسترس قرار گرفته بود، زورنامهٔ کاروان در آخر آن مقاله چنین یاد آوری نموده بود. «پبنتونیار نواسهٔ میرصاحب قاسم خان است»

در حقیقت راوی تمامی آن مطالب مهمی که در مورد نهضت مشروطیت افغانستان تحریر گردیده بود، مربوط به یکی از مؤسسين و پیشگامان نهضت مشروطیت افغانستان میر سید قاسم خان بود. اولین قسمت این نبشته در شمارهٔ ۱۸ سرطان ۱۳۵۱ خورشیدی در روز نامهٔ کاروان به نشر رسید و به صورت پیهام در شش شمارهٔ آن روزنامه تکمیل گردید. این نبشته که با تأسف به صورت بسیار فشرده تهیه شده بود، نکات بسیار تازه و جالب داشت. ارزش آن تنها این نه بود، که دربارهٔ اولین حرکت متشکل سیاسی و فکری کشور با فشرده گی ولی با دقت صحبت می کرد، بلکه اهمیت آن از این جهت نیز بود که به اساس روایت شخصی تنظیم گردیده بود که از جمله بنیادگذاران مشروطیت اول بوده و سالهای درازی را به خاطر فعالیت های ملی - سیاسی روشنگرانه در زنجیر های مستبدان سپری نموده بود.

از این مقاله در تحقیقات آینده در رابطه به نهضت مشروطیت کشور استفاده های لازم صورت گرفت. مرحوم استاد عبدالحی حبیبی در

کتاب مغنم خویش (جنبش مشروطیت در افغانستان) از آن یادداشت ها یادآوری نموده و در پژوهش خویش از آن استفاده لازم بعمل آورده بود. من با این نبشته به اساس همین کتابها و مقالات آشنایی حاصل نموده بودم ولی اصل آن یادداشت های منتشره در روزنامه کاروان را جنساً نه خوانده بودم.

در سالهای ۱۳۹۸ - ۱۴۰۰ هجری خورشیدی زمانی که بر رساله دکتورای خویش «تأثیر جنبش مشروطیت بر ادبیات افغانستان» کار می کردم، کلکسیونهای روزنامه متذکره کاروان را نیز به دست آوردم. در پهلوی آن که در تحقیق خویش از آن یادداشت ها استفاده کردم، مصمم گردیدم آن یادداشت های مختصر، اما ارزشمند را از برگهای «کاروان» چیده و به شکل یک رساله جداگانه با مقدمه و تعلیقات اماده چاپ نمایم. به خاطر حوادث سال ۱۴۰۰ ه.ش. تکمیل و چاپ آن امکان پذیر نه گردید و به تعویق افتاد.

حالا خوشنودم که آن برگهای گران سنگ تاریخ معاصر سیاسی افغانستان را اماده چاپ نموده، به دست نشر می سپارم.

از بنیاد تاریخ کاکړ و رئیس اجرائیوی آن جناب کاوون کاکړ ممنونم که این رساله مهم تاریخ معاصر افغانستان را از طریق انتشارات بنیاد متذکره به چاپ می رساند.

از دوست فاضل و فرزانه ام دانشمند گرامی فضل الرحمن فاضل سپاسگزارم که در ویراستاری این رساله همکاری نمود و پیشگفتار مغتمنی بر آن نوشت. از برادر زاده ام عبدالودود گردیوال ابراز سپاس می نمایم که در کمپوز و تصحیح آن یار و یاورم بود.

محمد زرین انخوړ

۱۳ سنبله ۱۴۰۱ ه.ش. ۴ سپتمبر ۲۰۲۲ م.

المان - لیورکوزن

به نام خدا

دوست ارجمندم آقای دکتور زرین انزور رساله «نهضت مشروطه خواهی یک حرکت ملی و افغانی» روایتی از میر سید قاسم (از پیشگامان جنبش مشروطیت) را قبل از چاپ، جهت مطالعه برایم فرستاد. این رساله در مورد همان مقاله مشهوری تهیه گردیده است که در آخرین سال نظام شاهی و دهه دموکراسی و یک سال قبل از تأسیس جمهوریت در افغانستان؛ در برج سرطان سال ۱۳۵۱ هجری خورشیدی در جریده کاروان تحت عنوان «نهضت مشروطه خواهی یک حرکت ملی و افغانی بود» به قلم آقای سید مودود پوهنیار (پشتونیار) محصل فاکولته طب کابل، در شش بخش، در آن جریده وزین که به همت دانشی مرد بزرگ شادروان صباح الدین کشکی، به نشر می‌رسید، اقبال چاپ یافته بود. مقاله چون به موضوع بس مهم در تاریخ معاصر و مبارزات سیاسی مردم افغانستان یعنی نهضت مشروطیت می‌پرداخت، از همان آغاز از طرف نخبگان افغانستان با علاقمندی فراوان مورد استقبال قرار گرفت، به ویژه این که اداره جریده «کاروان» در یادداشت یک سطر خویشتن نوشته بود: «نویسنده این سلسله مقالات، نواسه جناب میر سید قاسم است.» اهمیت آن را چند چندان کرد و شاید همین مقالات انگیزه‌ای شده باشد تا دانشمند محترم پوهاند سید سعدالدین هاشمی استاد تاریخ در پوهنتون کابل، کتاب مهم «نخستین کتاب در باره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان» را استوار بر مصاحبه حضوری با شادروان میر سید قاسم بنگارد و یا علامه عبدالحی حبیبی اثر مهم «جنبش مشروطیت در افغانستان» را بیافریند.

بلی! کسانی که مقاله را با اهمیت و جدی تلقی کردند؛ نه به خاطر این که نگارنده آن محصل فاکولته طب است؛ بل به خاطر این که این روایت از زبان میر سید قاسم یکی از پیشگامان صادق جنبش

مشروطیت که به حیث منشی آن جنبش ایفای وظیفه می کرده، نقل قول شده است.

جناب میر سید قاسم چنان که می دانیم، به یکی از خانواده های معروف علمی افغانستان پیوند دارد، پدرش میر سید غلام محمد مشهور به آغای چهارباغ لغمان از دانشمندان مشهور عصر امیر عبدالرحمن خان بود؛ مرد صائب رأی، اهل تصنیف و فتوا، و پسرانش میر سید قاسم و میر سید هاشم در عصر سراجیه و عهد فرخنده امانی خدمات ماندگاری به دانش و فرهنگ انجام داده اند و نوه او سید مسعود پوهنیار هم در دستگاه دیپلوماسی افغانستان در عهد سلطنت ظاهر شاه یکی از چهره های شاخص میهن به شمار می رفت. افزون بر آن میر سید هاشم که در تاریخ افغانستان به او کمتر پرداخته شده است؛ یکی از خدمت گزاران عرصه معارف و سیاست افغانستان بود؛ اثر او به نام « خلاصه تاریخ وطن » که در سال ۱۳۰۰ هجری خورشیدی (۱۹۲۱ م) از طرف وزارت معارف افغانستان به چاپ رسیده، از نخستین کتاب های درسی و مُمد درسی به نوباوه گان افغانستان به شمار می رود. میر سید هاشم در عهد امانی که شاگردان جهت تحصیل به اروپا اعزام شدند، او به حیث رهنما و مراقب، ایشان را همراهی می کرد. سرانجام این شخصیت فرهیخته کشور در سال ۱۳۰۸ هجری خورشیدی که به حیث جنرال قونسل افغانستان در شهر « تاشکند » ایفای وظیفه می کرد، از طرف عوامل روس ها، به شهادت رسید؛ شادروان استاد خلیل الله خلیلی، رویداد شهادت او را « نخستین ترور سیاسی » در تاریخ افغانستان می خواند. در همین سلسله، نسل چهارم این خانواده بارز فرهنگی آقای سید مودود پوهنیار پشتونیار؛ با نشر مقاله یاد شده در جریده کاروان، خدمت دیگری را به هم میهنان انجام داد و بر برگ زرینی از تاریخ قطور مبارزات روشنگرانه مردم ما، پرتو افکند.

از سیاق مقاله «نهضت مشروطه خواهی یک حرکت ملی و افغانی بود» حین مطالعه بر می آید که آقای پشتونیار نقش تدوین کننده آن را دارد و این جزئیات دقیق و حتی درج تاریخ ۱۶ صفر ۱۳۲۷ هجری قمری و یادآوری از نام و شهرت کامل یازده تن از حلقه یا جرگه نخست این نهضت، نشان دهنده این است که میر صاحب می خواسته است به خوانندگان معلومات دقیق و همه جانبه‌ای از جنبش مشروطیت ارائه دارد و در برابر یاران هم‌رزمش ادای دین کند.

از فحوای مقاله همچنان بر می آید که نشر یک سلسله مقالاتی در مورد جنبش مشروطیت که در آن‌ها با بی‌مهری به بنیان جنبش مشروطیت نگریسته شده است و حتی آن را زاده اندیشه‌های یک تن خارجی به نام داکتر عبدالغنی هندوستانی دانسته اند و عده‌ای از نویسندگان هم مشروطه خواهان را، آشوب طلبان گفتند، این همه باعث شده است تا آن پیرمرد فرزانه و آگاه، دست به کار شود و از طریق نوه‌اش به این پرسش‌ها پاسخ قناعت بخش ارائه دارد و حتی من فکر می‌کنم با عمقی که این مسأله دارد، شاید شادروان سید مسعود پوهنیار دیپلمات ورزیده کشور (سفیر سابق افغانستان در فرانسه) و پسر ارشد میر صاحب، در تدوین آن نقش داشته باشد و به جهت وظیفه در وزارت امور خارجه افغانستان، نتوانسته است، به نام خود، آن را به‌نشر برساند - الغیب عندالله - و تدوین کتاب قطور و مهم «ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان» که بعدها در دوران هجرتش شادروان سید مسعود پوهنیار نگاشت، براین حدس، صحه می‌گذارد.

به هر ترتیب این مقاله با دلایل قاطع ثابت می‌سازد که جنبش مشروطیت زاده افکار شماری از نخبگان افغانستان است؛ طبعاً نمی‌توان اثرپذیری ایشان را از آن‌چه در کشورهای همسایه به ویژه در ایران، ترکیه و هند پهناور می‌گذشت، انکار کرد.

مقاله آقای پشتونیار چنین آغاز می‌یابد: «در آن ایام زندان‌های متعدد موجود بود و هر کدام اتاق‌های بزرگ داشت که محض دارای یک مدخل و یک روزن کوچک برای روشنایی بود...» این آغاز و بدون مقدمه، به مطالعه کننده ژرف‌نگر، این افاده را می‌دهد که جملات و پراگراف‌هایی از آغاز مقاله حذف شده است. اگرچه این مقاله در آخرین سال دهه دموکراسی و در فضای آزادی مطبوعات، اقبال چاپ یافته است، اما به خاطر فاصله اندک با دوران استبداد هاشم خانی، هنوز هم مردم در ابراز ما فی الضمایر خویش، به «خود سانسوری» می‌پرداختند و یا اگر نویسنده‌ای جرأت می‌نمود و مسائل جنجال برانگیزی را مطرح می‌کرد، مسئولان نشریه به خاطر رهایی از کیفر «مصادره شدن» نشریه‌های شان، به سانسور قبل از نشر می‌پرداختند که شادروان صباح‌الدین کشکی به حیث یک روزنامه نگار باتجربه و تربیت شده در دامان پدری چون مولانا برهان‌الدین کشکی که خشم و غضب چند زمامدار را شاهد بوده، بناءً راه احتیاط را گزیده است. حتی در همین متن از ذکر نام‌های زمامداران به نحوی، استنکاف صورت گرفته است، مثلاً در جایی که از شهامت دو مشروطه خواه یعنی جوهر شاه خان و لعل محمد خان یادآوری می‌شود می‌نویسد: «... زیر تأثیر هیبت و صلابت نمی‌آمدند و به چشم سر دیده بودند، با اندک برافروختگی مزاج، بسا اشخاص بدون این که مرتکب جرم یا خطایی شده باشند، به شکنجه‌های گوناگون گرفتار می‌گردیدند یا با یک لغزش جزئی، خون آلود می‌شدند.» در این جا قطعاً هدف، برافروختگی مزاج امیر حبیب‌الله خان است، اما با حساسیت موجود در آن زمان، مقام عالی پسرش سردار اسدالله خان سراج و شماری از نواسه‌هایش که در مقامات بلند حکومتی بودند، باعث عدم درج صریح نام آن امیر، شده است.

در این مقاله بدون اغماض و با ضرس قاطع «مولوی محمد سرور خان الکوزایی قندهاری متخلص به واصف» رئیس جمعیت مشروطه و در جای دیگر از همین مقاله «زعیم بزرگ نهضت مشروطه خواهی» خوانده شده است که بر هر نوع شک و ابهام، در مورد مؤسس این جنبش، نقطهء پایان می گذارد.

میر صاحب در روایت خویش با آن امانت، صداقت و تدینی که دارد با وجودی که تصریح می کند من وکیل مدافع داکتر عبدالغنی نیستم، اما اتهام جاسوسی را با دلایل منطقی از دامن او می سترد، از جمله دلایلی که ذکر می کند یکی این است: «اگر او جاسوس انگلیس می بود، طبعا اعلیحضرت امان الله خان که از دشمنان سرسخت انگلیس بود، او را به آن زودی رها نمی کرد و مخصوصا در جمله هیأت مذاکره صلح و استرداد استقلال وطن، به معیت والی علی احمد خان به راولپندی نمی فرستاد.»

در جای دیگری مخاطب را با این گفته اش به اندیشه وا می دارد که:

«به فرض محال نامبرده در جنبش مشروطه خواهی دستی داشته و آن همه شخصیت های فهیم و بزرگ افغانستان، آله دست او گردیده بودند، تحلیل و قضاوت کنیم. او که به منفعت انگلیس در افغانستان خدمت می کرد آیا خلق کردن و توسعه بخشیدن یک مفکوره متری ضد ارتجاعی و مطلقیت در افغانستان به مفاد انگلیس بود؟»

میر صاحب همچنان خواسته است تا نویسندگان دیگری که از ماهیت جنبش مشروطیت اطلاع اندکی دارند و ایجاد آن را توسط نخبه گان افغانستان بعید تلقی می کردند؛ «خلع دلیل» کند، از همین رو، خطاب به آنان می گوید «مانباید اندیشه داشته باشیم که وطن {ما} سرزمین مردخیز نیست.»

به هر ترتیب این مقاله از مهم ترین مقالات سیاسی است که نیم سده قبل در مورد جنبش مشروطیت، آن هم از زبان شخصیت امین، صادق، دیندار و آگاهی که خود در تشکیل این نهضت سهم عمده و محوری داشته و سه بار به خاطر همین اندیشه‌های انقلابی و ضد استبدادی اش زندانی شده است، به نشر رسیده و فرهنگی فرهیخته و پرکار آقای دکتور انزور با زحمات فروان به جمع آوری آن پرداخته، مقدمه جامع و روشنگرانه‌ای بر آن نوشته و تعلیقات سودمندی هم بر آن افزوده است. این رساله را می‌توان در پهلوی کتاب‌های ارزشمند «نخستین کتاب در باره جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان» تألیف پوهاند سید سعدالدین هاشمی و کتاب گرانسنگ «جنبش مشروطیت در افغانستان» اثر علامه عبدالحی حبیبی، رساله سودمند و رهکشا و سرچشمه متقن دیگری برای پژوهشگران دانست.

به دوست ارجمندم دکتور زرین انزور «دست مریزاد!» گفته، پیرزوی‌های بیشتر او را از خدای خیرالناصرین استدعا دارم.

فضل الرحمن فاضل

۲۹ سنبله ۱۴۰۱ هـ ش

King George's Avenue

COVENTRY (U K)

مقدمه

میرسید قاسم خان

مشروطه خواه فرزانه و نستوه

نام میر سید قاسم خان در اوراق مبارزات ملی، سیاسی افغانستان در برگ‌های زرین تاریخ حرکت مشروطیت، به ثبت رسیده است. شخصیت علمی و سیاسی میر صاحب را می‌توان از چند جهت مطالعه کرد: به‌عنوان یک عالم، به‌عنوان یک مبارز آزادی خواه، به‌حیث یک مشروطه خواه نستوه، به‌حیث یک معلم و شخصیتی که به ارتقای معارف کشور خدمات ارزشمند نموده و به‌عنوان کسی که سال‌های درازی را در سلول‌های زندان‌ها با شکنجایی و متانت گذشتاند ولی هیچ‌گاه آستان‌بوسی قدرت‌مندان را پیشه نساخت.

اسناد موثقی نشان‌دهنده آن است که نقش وی در ایجاد نهضت ملی - میهنی مشروطیت در پهلوی مؤسس و رییس این نهضت شهید مولوی محمد سرور واصف قابل ذکر است. مشورت‌های اولی تأسیس این نهضت قبل از همه میان این دو شخصیت برجسته جنبش مشروطیت افغانستان صورت گرفته است.

به قول پوهاند هاشمی، میر سید قاسم در سال ۱۸۸۸ در یک خانواده علمی و روحانی چارباغ لغمان چشم به جهان گشود. (هاشمی، ۱۳۸: ۲۹۳)

وی آموزش‌های ابتدایی را از پدر دانشمندش سید غلام محمد چهارباغی لغمانی آموخت، نامبرده از علمای جید عصر امیر عبدالرحمن خان بود که توسط امیر موصوف از لغمان به کابل خواسته شد و در مدرسه شاه‌ی با مولوی عبدالرؤوف خان خاکی قندهاری و شماری از علمای

دیگر مصروف تدریس شد. با بنیاد نهادن اداره «میزان التحقیقات» از سوی امیر عبدالرحمن خان، در تسوید احکام شرعی و تألیف آثار سهم گرفت. این اداره که بعداً به نام «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» مسما شده بود، فتاوی شرعی صادر می کرد و آثار علمی تألیف می نمود. میر سید قاسم در همچو یک فضای علمی رشد نمود. وی و محمد سرور واصف در همان مدرسه شاهی با هم علوم عصر می آموختند و زبان عربی را به وجه احسن یاد گرفتند. هردو در اداره «سراج الاحکام» با هم همکار شدند و متعاقب آن ابتداءً مولوی محمد سرور واصف و بعد از وی، و به تشویق و ترغیب وی میر سید قاسم خان نیز در زمره استادان اولین مکتب عصری افغانستان (حبیبیه) به عنوان معلم مصروف تدریس شدند. «مکتب حبیبیه» در آن زمان محل تجمع روشنگران و منورین بود که در حقیقت به گهواره نهضت های سیاسی زمانش مبدل گردیده بود. در همین دوران استادان جوان و روشنگر مکتب حبیبیه در تلاش ایجاد و تأسیس یک نهضت سیاسی شدند. میرسید قاسم خان منشی یکی از جرگه های این نهضت بود، که ریاست آن را رئیس این حرکت مولوی محمد سرور واصف برعهده داشت. در آغاز حمله حکومت وقت که بر اعضای مشروطیت صورت گرفت، میرسید قاسم خان نیز در شیرپور زندانی گردید. (انخو، ۱۳۶۵: ۱۴۹-۱۵۰)

چون پدرش در دربار آن زمان نفوذ قابل ملاحظه داشت، امیر حبیب الله خان فرزندش را نه اعدام نمود و نه هم به مدت طولانی در زندان نگاه داشت. چنانچه فرزند میرسید قاسم خان، سید مسعود پوهنیار در اثر خویش «قربانیان مشروطیت و استبداد در افغانستان» می نویسد: میر صاحب (سید محمد قاسم) در اواخر سال (۱۹۱۱ م.) از محبس شیرپور رهاشد، چون وظیفه معلمی و تدریس در نزدش بسیار مقدس بود در شیرپور نیز بآن وظیفه اشتغال داشت چنانچه محمد انور خان

بسمل که در مکتب حبیبیه هم از جمله شاگردان بود علم متداوله عربی و مخصوصاً صرف و نحو را در آنجا از میر صاحب فرا گرفت. امیر حبیب الله خان امر رهایی میر صاحب را از شیرپور بنا بر مقام علمی پدرش که امیر او را بنظر احترام میدید نسبتاً زودتر صادر نمود، لذا مدت دو سال و سه ماه در زندان شیرپور گذشتاند، موصوف چندی در مسجد ملا محمود واقع شوربازار که نزدیک به منزل رهایش شان بود علوم عربی را برای طلاب درس میداد. اما دیری نگذشت که مجدداً به مکتب حبیبیه رفته بوظیفه معلمی مقرر گردید. (پوهنیار، ۱۳۷۶: ۱۲۱)

در زمان حاکمیت امانی، میرسید قاسم خان از جمله آن کسانی شمرده می‌شد، که در ایجاد جنبش مشروطیت و آزادی کشور سهم بارز داشتند. از همین‌رو، از رجال برجسته دولت امانی محسوب می‌شد. وی نخست به عنوان مستشار وزارت معارف توظیف گردید و در تعلیم و انکشاف معارف کشور تلاش‌های فراوان و ثمربخش نمود. بعداً در اولین اداره نو تأسیس ریاست مطبوعات به عنوان رئیس آن اداره و مدیر جریده «امان افغان» تقرر حاصل کرد. وی از هشتم جدی سال ۱۳۰۱ هجری خورشیدی الی جدی ۱۳۰۵ مدیر جریده امان افغان بود. بعد از خدمت چند ساله، در اداره مطبوعات و جریده «امان افغان» به حیث کفیل سرمنشی دفتر اعلحضرت امان الله خان ایفای وظیفه نمود و این وظیفه‌اش تا سقوط دولت امانی، ادامه پیدا کرد.

در اواخر دولت امانی بعضی از شخصیت‌های روشنگر و مهم این حکومت با بعضی از پالیسی‌ها و اعمال عجولانه حکومت مخالفت کردند، که میر سید قاسم نیز از آن جمله بود. استاد حبیبی در این مورد می‌نویسد:

«... در همین مجلس چون شاه رفع نقاب زنانه را اعلان داشت و ملکه ثریا با روی باز در آن شرکت کرد و در باره این حرکت رأی خواسته شد،

همه تأیید کردند الا دو تن: عبدالرحمن رئیس گمرک کابل و عبدالهادی وزیر تجارت، این دو تن می گفته اند که ما از اولین کسانی هستیم که طرفدار رفع نقاب زنانیم؛ ولی نه در این موقع که دست دسیسه انگلیس در افغانستان دراز است و از همین حرکت مصلحانه هم یک فتنه می سازد (و چنین هم شد). این بود که فردای آن میر قاسم خان سرمنشی از طرف شاه گماشته شد، تا از هر دو استعفا بگیرد و میر مذکور هم هر دو استعفانامه را با استعفای خودش به حضور شاه تقدیم داشت و آغاز زمستان ۱۳۰۷ ش. بود، که با این حرکت ناسنجیده اغتشاش نامیمون ارتجاعی هم آغاز شده بود.» (حبیبی، ۱۳۶۳: ۱۳۵)

در دوره اغتشاش، حبیب الله کلکانی می خواست تا میرسید قاسم خان را در خدمت حکومت خویش شامل سازد، اما میر صاحب از کارکردن با این حکومت خودداری کرد. حبیب الله کلکانی بر وی قهر شده، زندانی نمود، اما بعد از چندی با پا درمیانی زندان بان ارگ ملک عبدالحکیم از زندان رهایی یافت. (پوهنیار، ۱۳۷۶: ۱۳۹ - ۱۴۰)

به قول پوهاند هاشمی «در دوره امیر حبیب الله کلکانی پنج و نیم ماه محبوس بود، بعداً رها شده (سپتامبر ۱۹۲۹ م) منزوی شد. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۹۵)

عبدالله پوپلیار با نویسنده این سطور در سال ۱۳۵۵ خورشیدی در کابل طی صاحبیهی گفته بود، در این دوره، بعضاً در لغمان نیز زیسته است. (مصاحبه با عبدالله پوپلیار، ۱۳۵۵، کابل)

بعد از اغتشاش و به قدرت رسیدن محمد نادر خان به سلطنت، با آن که بسیاری از رجال برجسته دولت امانی یا از کشور بیرون شده بودند، یا در انزوا به سر می بردند و یا هم محبوس و تحت شکنجه قرار داشتند، میر سید قاسم خان، نظر به مقام شامخ علمی به

حیث معین وزارت معارف توظیف می‌گردد. به تاریخ ۱۶ عقرب سال ۱۳۱۲ هـ.ش. (هشت نوامبر ۱۹۳۳) که به خاطر تقدیر شاگردان معارف گردهم‌آیی در قصر دلکشاه ارگ دایر گردیده بود، زمانی که شاه برای تقدیر شاگردان هر مکتب به نزد آن‌ها می‌رفت، عبدالخالق متعلم مکتب نجات به وسیله مرمی تفنگچه بر وی شلیک نموده، محمد نادر شاه را به قتل رساند. این حادثه نه تنها مانع بزرگ در راه رشد و توجه به توسعه معارف افغانستان شد، به حیث عامل اساسی فشار علیه روشنفکران کشور نیز باید به آن توجه داشت. در رابطه به این حادثه، مظنونان زیادی محبوس و تحت تحقیق قرار گرفتند که بعداً اعدام و یا محبوس گردیدند. میر سیدقاسم خان به عنوان معین وزارت معارف در هنگام بازدید از شاگردان معارف در پهلوی محمد نادر شاه در حال حرکت بود و شاگردان هر مکتب را به شاه معرفی می‌نمود. بعد از این حادثه، وی نیز محبوس و محکوم به اعدام شد، به خاطر اعدام، به چوبه دار، به دهمزنگ نیز برده شد، ولی به اثر تلاش یکی از شاگردانش فیض محمد خان زکریا که عضو کابینه و وزیر امور خارجه بود، حکم شاه برای عفو از اعدام وی به محل اعدام در دهمزنگ رسانده شد و از اعدام نجات یافت.

میر غلام محمد غبار در «افغانستان در مسیر تاریخ» این جریان را به صورت مفصل می‌نویسد و در قسمتی از آن چنین می‌نگارد:

«... در ذیل این کاروان تاریخی میرسید قاسم خان نیز به آرامی حرکت می‌کرد، زیرا حکومت با آن که او را نمی‌کشت و امر تعطیل اعدامش را صادر کرده بود، می‌خواست او پایه دار را ببیند و ذایقه موت را بچشد. سال‌ها بعد نگارنده و قتی که از میر صاحب احساس این دقایق کمیاب او را پرسیدم، گفت: «همین که از زندان ارگ خارج شده و با جمعیتی از محکومین به جانب مسلخ دهمزنگ رانده شدیم، تا موضع ماشین

خانه کابل (نیمه راه دهمزنگ) فکر من مشغول به مرگ بود و مجال تصورات دیگر را نداشت. از آن بعد حالتی آرام به من دست داد و گمان کردم در قله‌های کوه آسمایی و کوه شیر دروازه (در دو کنار جنوبی و شمالی سرک دهمزنگ) طفلکان شیرین و معصومی نشسته، به جانب قافله ما نظاره می‌کنند. بار دیگر در پایه دار احساس من زنده گردید و مشغول وداع با زنده گی شدم. در همین وقت بود که جلاد سلطنتی دست به شانه ام نهاد و گفت: شما از کشته شدن معاف شدید، به بندی‌خانه ارگ برگردید.» (غبار، ۱۳۹۴: ۱۷۷ - ۱۸۶)

سید مسعود پوهنیار نیز در پهلوی آن که از نقش فیض محمد خان زکریا در رهایی میر سیدقاسم خان از اعدام یادآوری می‌نماید، داستانی را در سال‌های بعد، از ملاقات خود در لندن با محمد هاشم خان صدراعظم آن دوران که دیگر بازنشسته شده بود، روایت می‌کند. در این وقت، مارشال شاه ولی خان سفیر افغانستان در لندن و سید مسعود پوهنیار فرزند میرسید قاسم خان، سکرتر اول آن سفارت بود. وی می‌نویسد که صدراعظم مستعفی برایم گفت: من طرفدار اعدام میرصاحب نبودم، ولی شاه محمود خان برادر سکهه محمد نادر خان بود، به خاطر این نزاکت عکس العمل مستقیم نشان ندادم، اما فوراً شاه را مطلع ساختم و وی حکم اعدام را به حبس دایمی تعویض نمود. (پوهنیار، ۱۳۷۶: ۱۶۱ - ۱۶۳)

به این صورت میر سید قاسم خان از اعدام نجات می‌یابد و به عنوان محبوس دوباره به محبس ارگ برده می‌شود. در محبس شرایط ناگواری را متحمل می‌شود. این دوره زندانش به هفت سال و چند ماه می‌رسد و از ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ ش. الی حوت ۱۳۱۹ ش دوام می‌کند.

بعد از رهایی از زندان، ابتدا به عنوان معین وزارت عدلیه و بعداً در کابینه شاه محمود خان به حیث وزیر عدلیه گماشته شد و در اصلاح

نظام عدلی کشور تلاش کرد. میر سیدقاسم خان به تاریخ ۲۲ حوت ۱۳۵۷ ه.ش. به عمر (۹۰) ساله‌گی به اثر حمله قلبی، در کابل جهان فانی را وداع گفت.

میرسید قاسم در پهلوی آن که از جمله مؤسسان نهضت مشروطیت افغانستان و مبارز نستوه راه آزادی خواهی و قانون‌مداری در کشور بود، یکی از چهره‌های شاخص علمی و فرهنگی نیز به شمار می‌رود. به عنوان معلم و آموزگار شاگردان فراوانی را پرورش داد، از جمله ژورنالستان پیشگام افغانستان بود و تلاش‌هایش برای تألیف و تدوین کتب درسی، قابل یادآوری است.

کار وی به عنوان یک ژورنالیست، با کار وی در جریده «امان افغان» پیوند دارد. مسئولیت کاری وی نظر به هر مدیر دیگر جریده «امان افغان»، مدت طولانی را در بر گرفته است. جریده «امان افغان» در حقیقت آئینه اجراءات و اندیشه‌های دولت تازه تشکیل شده امانی بود.

نام سید محمد قاسم از هشتم جدی سال ۱۳۰۱ (بیست وی کم جمادی الاولی ۱۳۴۱ ه.ق. - بیست و نهم دسمبر ۱۹۲۲) بر جبین جریده «امان افغان» حک گردیده است. در همین شماره به قلم یار محمد کاتب اداره «امان افغان» یادداشتی به چاپ می‌رسد، که خواندن بعضی از قسمت‌های آن جالب است.

«امروز در دول مترقیه و ملل متمدنه، مقام جریده نگاران، بلندترین مقامات و رفیعترین درجات است. به واسطه آن سرگرمی که ارباب جراید در پیشبرد مقاصد دولت و ملت دارند و مجهودات عالییه در تسویه زمینه‌های افکار دولت و خیالات ملت به صرف می‌رسانند و ارباب سیاست را در تلقی مسلک خیر و اصحاب ریاست و قیادت را در وظایف شان بصیر می‌سازند...

در فرانسه اگر چه مقام و درجهء جریده نگاران خیلی رفیع است و غالب در اعضای مجلس شورای ملتی و دولتی و یا مقامات رفیعه و درجات منیعه شرکت دارند، ولی به قدری که در بلژیک این مسأله اهمیت دارد، در فرانس ندارد. در بلژیک وزیر داخله، وزیر خارجه، وزیر معارف، وزیر تجارت، وزیر زراعت و غیره و غیره جریده نگاران می باشند. ترقی دولت کوچک بلژیک را سبب اصلی همین وزرا روشن ضمیر گفته اند... چنانچه در دولت علیه مان (ع.ج.س) محمود بیگ خان مدیر جریدهء امان افغان چندی به مستشاری وزارت خارجه و از آن بعد به وزیر مختاری دولت مطبوعهء خود به دربار لندن امتیاز یافتند.

... با این مناسبت (ع.س) سید محمد قاسم خان مستشار سابق وزارت جلیلهء معارف که مأموریت شان درین ایام بعد از نظر جدید در تشکیل وزارتها و دوایر دولت علیه مان لغو شده بود، وی باید حسب الاراده سنیه شاهانه به یکی از حکومت‌های اعلی مقرر می شدند، از آن صرف نظر کرده، نگارش جریده (امان افغان) را که مدیر سابقش ترک گفته بودند، مقام رفیع و مناسب‌تر دیده، اختیار نمودند و به مدیری آن با ریاست ادارهء مطبوعات مامور گردیدند. اجرای ادارهء امان افغان برای آقای مدیر جدید خود تقدیم نهایی نموده، توفیقات ایزدی را در ایفای این وظیفهء جلیله مقدسه، به ایشان نیاز می کنند، چون آقای مدیر تازه مان مشغول ترتیب لوایح و نظامات و تهیهء لوازمات و ضروریات ادارهء مطبوعات و جریدهء امان افغان می باشند، فرصت برای شان دست نداد که مفکورهء خود را در باب مطبوعات و جریدهء امان افغان نشر می کردند...» (یارمحمد، امان افغان، شماره ۸، ۱۳۰۱: ۲-۴)

هنگامی که میرسید قاسم خان به عنوان مدیر جریدهء امان افغان توظیف می گردد، بعد از چند شماره، قطع جریده را نیز دوباره به حالت قبلی آن در آورد (مانند قطع سراج الاخبار). در شماره اول ثور

۱۳۰۲ ش. در هنگام تغییر قطع و صحافت امان افغان، در مورد اهمیت مطبوعات و آزادی قلم و بیان، که تا آن زمان حتی در جهان پیشرفته موضوع جدید و از مباحث نو بود، چنین نگاشت:

«در همه عالم، نخستین وسیله و نیکوترین واسطه انتشار معارف و رواج آئین عدل و داد... مطبوعات بوده و هست... مقصد مان از بیانات فوق الذکر این نیست که بر کس در صدد اعتراض برابیم، بلکه می‌خواهیم اهمیت مطبوعات و آزادی نطق و قلم را به حضور عموم عرضه داریم، تا از حقیقت باخبر باشند و از هویت جراید و اغماض نگارشات و صورت استفاده از آن مستحضر گردد، که این هم یک مسأله خیلی مهمه است. ترقیات و تعالیات عصر یک مملکت و ملت، وابسته به آن است، و وظیفه جریده است که عموم را دایماً با امثال این گونه مسایل مهمه متذکر و خبری سازند و جمهور را به مسلک و مرام و عقیده خویش واقف و بصیر نمایند، تا کسی پیش از تأمل در اطراف نگارشات و تبحر در اثرات فرمایشات آن عصبانی نشود و به تجاوز اقدام نفرماید و آب نادیده موزه نکشد. چرا که جریده نگار هر چه می‌نویسد، از روی دیانت و وطن‌خواهی و ملت‌دوستی است و دایماً طبیعت ملک و ملت را به محاکمه گذارده و به قدر امکان به نشر حوادث و مقالاتی به منافع و خیر وطن و دولت در اوست می‌پردازد و مطالعات خیرخواهانه خود را به طور ادبی و بی‌غرضانه می‌نگارد. از طرف دیگر جریده نگاران هم مسبوق باشند که تنها قوه قلمی جهت نامه‌نگاری کافی نتواند بود. باید کسی که پا به دایره مطبوعات می‌نهد و خود را خیرخواه عموم جلوه می‌دهد، بعد از آگاهی از علوم ضروریه و بصیرت کامله در فنون لازمه این کار، آگاه باشد که مسلک امروزه دولت چیست و افکار ملی به چه مشغول است. چگونه اصلاح مملکت تواند شد... و هر آن که از دانستن اوضاع مملکت و دولت و فهم و درجات افکار اینای وطن و معرفت احوال عالم عاجز باشد، چگونه می‌تواند وظیفه جریده‌نگاری

را به طور شایسته و پسندیده ایفا نماید. جریده نگاری که دارای صفات مذکوره نباشد، هم به منافع عمومی خلل وارد می‌آورد و هم خودش را مورد ملامت می‌سازد و هم مسلکان خود را بدنام می‌کند...» (سیدمحمد قاسم، امان افغان، شماره ۱، ۱۳۰۲: ۱-۳)

میرسید قاسم خان در شرایط بسیار حساس مسؤولیت جریده «امان افغان» را که در حقیقت ارگان مرکزی نشراتی دولت امانی بود، به عهده گرفت. وی مسؤولیت این جریده را تا سال هفتم نشراتی بر عهده داشت و آخرین شماره‌یی که به مدیریت وی نشر گردیده است، شماره ۱۷ جدی ۱۳۰۵ ه.ش. است.

به اساس اظهارات فرزندش سید مسعود پوهنیار، میرسید قاسم خان در قسمت تحقیق و تتبع لغات زبان پشتو، علاقمندی خاص داشت و مخصوصاً مصروفیت سال‌های زندان ایشان در همین زمینه بوده است. وی قاموس تحلیلی لغات زبان پشتو را زیر عنوان «کرت وند» (به معنای مجمع لغات (از نظر خود شان) به چاپ آماده ساخته بود که متأسفانه در سال ۱۹۹۲ م. در حوادث ناگواری که در کابل (و مخصوصاً در کارته چهار) به وقوع پیوست، این اثر نیز از بین برده شد. (پوهنیار، ۱۳۷۶: ۱۹۲-۱۹۴)

در سالنامه کابل سال ۱۳۱۱ ه.ش. نیز از این اثر ذکری به عمل آمده است و نگارش یافته است که این اثر تألیف ع.ص. سید محمد قاسم خان معین معارف است. (سالنامه کابل، ۱۳۱۱: ۱۴۲)

به اساس قول شادروان پوهنیار زمانی که میر صاحب در وزارت معارف مصروف کار بود، به اساس اسلوبی که چند سال آنرا بالای اطفال تجربه کرده بود، کتاب‌های قرائت درسی را برای چهار صنف ابتدائیه تألیف نموده بود. هر چهار جلد برای چاپ آماده شد بود که در همین

وقت وی محبوس گردید. متأسفانه بعد از حبس وی با مراجعه به دفتر معینیت معارف آن زمان، کتاب‌های متذکره به دست نیامدند. (پوهنیار، ۱۳۷۶: ۱۴۸)

وی در زمان تصدی معینیت معارف در زمان سلطنت محمد نادر خان، شاه را تشویق نمود تا در تأسیس اولین فاکولته طب و همچنان تأسیس حربی پوهنځی اقدام نماید. (پوهنیار، ۱۳۷۶: ۱۵۱)

تأسیس اولین پوهنځی طبی در کابل، در حقیقت گذاشتن سنگ تهاداب اولین پوهنتون در افغانستان بود.

میر سیدمحمد قاسم خدمتگار معارف افغانستان و از چهرهای حقدار نهضت روشنگری کشور بود. وی در جنبش مشروطیت و تلاش برای آزادی کامل سیاسی کشور به عنوان یکی از پیشگامان سهم ارزنده داشت. نقش وی در توسعه معارف و مطبوعات فراموش ناشدنی است.

«میر صاحب از جمله اولین استادان مکتب حبیبه بود و همیشه در جریان تدریس تاریخ، فلسفه و دینیات، شاگردان خویش را به اصالت تاریخی و فرهنگی کشور خود ملتفت می‌ساختند. شاگردان خویش را برای مبارزه در برابر استعمار، استبداد و جهالت آماده می‌ساختند. میرصاحب شاگردان ویژه و پیروان خاص خود را داشت... میرصاحب در جنگ اول جهانی، مانند سایر مبارزین ملی آن زمان، طرفدار سهم گرفتن افغانستان در این جنگ به طرفداری ترکیه بود. وی نیز به این نظر بود که این یگانه راه حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان است. میر صاحب از جمله طرفداران معتدل برنامه‌های اصلاحات اعلی‌حضرت امان الله خان بود. میر صاحب جریده «امان افغان» را به گونه‌ای یک جریده ملی چنان به امانت‌داری و دین‌داری به نشر رساند که در آن تمامی ارزش‌های مدنی و قانونی در نظر گرفته شده بود

و اصول عالی آزادی و اصلاحات اجتماعی در آن مراعت شده بود. میر صاحب با رهبران حکومت موقت هند در کابل و «جنود ربانیه» علایق نزدیک داشت و در بسیاری از امور ملی - سیاسی با آنها هم‌نوا بود.» (زلمی، سال ۱۳۶۷: ۶۹ - ۷۱)

نام میرسید قاسم خان در تاریخ معاصر افغانستان، همیشه به عنوان یک عالم، مبارز، معلم، ژورنالیست و طرفدار معتدل و باتدبیر اصلاحات اجتماعی در افغانستان ثبت تاریخ خواهد بود و هم‌چنان برگ‌های تاریخ سیاسی معاصر کشور فراموش نخواهد کرد که وی به خاطر اهداف بزرگ آزادی و ترقی افغانستان زجرها و زنجیرهای زندان‌های بامشقتی را نیز متقبل شده است.

واما در باره این رساله:

«نهضت مشروطه‌خواهی یک حرکت ملی و افغانی بود» نبشته‌یی بود به قلم محصل پوهنځی طب کابل آن دوران پښتونیار، نواسه میرسید قاسم خان و فرزند شادروان سید مسعود پوهنیار نویسنده کتاب «ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان». نام مکمل پښتونیار به گفته پدرش سید مسعود پوهنیار، داکتر سید مودود پوهنیار پښتونیار است که فعلاً در کشور آلمان زنده‌گی می‌کند. مقاله یاد شده در سال ۱۳۵۱ ش. در جریده کاروان در کابل به‌نشر رسیده و مجموعاً در شش شماره آن جریده وزین آن دوران طبع گردیده است. با آن که مقاله به قلم پښتونیار است؛ ولی راوی دقیق این نبشته، خود میرسید قاسم خان بود. چنانچه در همین نبشته چند بار به این نکته اشاره صورت گرفته است. در شروع مقاله در یک قسمت آن می‌خوانیم:

«برای کسانی که به تاریخ نهضت‌های سیاسی این مملکت علاقه دارند و برای معلومات تنویر اشخاصی که در جستجو و ثبت نمودن

مدارک این جریانات هستند، با استفاده از یک سند مؤثق و یگانه تاریخ زنده و معتبر این نهضت، مطالب را به عرض می‌رساند.»
(پبنتونیار، ۱۳۵۱: ۲-۳)

درهمین رساله در باره داکتر عبدالغنی چنین اشاره می‌فرماید:

«این جانب با داکتر غنی ارتباطی ندارم، اما از نظر اخلاق، بدون دلایل مستند، یک انسان و مخصوصاً یک مسلمان را که خود او با بردارانش و برادرزاده اش مولوی عبدالمجید که تاکنون معاش تقاعدی به صورت مستمری به او داده می‌شود، در حالی که آن‌ها سال‌های متمادی به معارف و مطبوعات وطن ما خدمت کرده اند، متهم ساختن ایشان به فعالیت‌های تخریبی و جاسوسی دور از انصاف است.»

در همین مقاله بار دیگر یادآوری می‌نماید: «به هر حال من نمی‌خواهم وکیل مدافع داکتر غنی باشم، بلکه می‌خواهم از نهضت مشروطه خواهی که یک مسأله ملی و خالص افغانی بود دفاع نمایم، که محرک آن نه داکتر غنی و نه کدام اجنبی دیگر بود، بلکه جنبش مذکور بدون غش و شایبه، کاملاً ملی و از حلقه وطن پرستان سچه برخاسته بود»

همچنین می‌خوانیم: «رئیس یک دسته دیگر از جوانان نهضت مشروطه اول تاج محمد خان پغمانی بود که بعد از دوره اغتشاش اعدام شد. نامبرده با یک نفر از مربوطین اکبر خان لعل پوری (خان معروف لعل پور ننگرهار که اسمش به خاطر راوی نه مانده...)».

بناءً راوی این اسناد مؤثق، میرسید قاسم خان بود و از همین سبب در رابطه به نهضت مشروطیت افغانستان از ارزش و اهمیت اسناد و منابع دست اول برخوردار است.

ارزش این سلسله مقالات، به خاطر راوی این مبحث مخصوصاً در رابطه به مشروطیت اول قابل اهمیت است. در آن زمان غیر از میر سید قاسم خان شخصیت زنده دیگر یکه راوی موثق در مورد مشروطیت اول باشد، موجود نبود.

قابل یادآوری است که این سلسله مقالات، نکات قابل تأمل نیز دارد، که به صورت مختصر به آن اشاره خواهیم کرد:

۱. این سلسله مقالات بسیار فشرده بود و موضوعات قابل بحث را به گونه‌ای همه‌جانبه بیان نمی‌دارد. در آن زمان، راوی موثق این نبشته حیات داشت و ای‌کاش نویسنده این روایت‌ها به اساس یک پلان نوشتاری موضوعات را با تفصیل با ایشان طرح می‌کرد و به گوشه‌های تاریک گوناگون این جنبش مهم سیاسی روشنایی انداخته می‌شد. در این چنین اختصار، متأسفانه حق چنین حرکت بزرگ سیاسی به صورت کامل ادا نگردیده است.

۲. اگر به جای نواسه جوان میرصاحب که در آن وقت محصل پوهنتون بود، یکی از محققان و نویسندگان به این کار مبادرت می‌ورزید، اگر به اساس پالیسی‌های موجود در آن وقت به صورت کامل به زیور چاپ هم آراسته نمی‌شد. بازهم ما یک روایت بسیار کامل از یک منبع موثق در وقت خود می‌داشتیم که بعدها به صورت مستقل چاپ می‌شد. البته قابل یادآوری می‌دانیم که استاد تاریخ آن زمان پوهنتون کابل، پوهاند هاشمی در تحقیق خویش در رابطه به جنبش مشروطیت افغانستان با میرسید قاسم خان مصاحبه‌ها کرده و یادداشت‌های ایشان را در همان زمان در پژوهش ارزشمند خویش گنجانیده است. استاد هاشمی آن اثر خویش را به خاطر ترفیع درجات پوهنتون شان تألیف نموده بود که بعداً چاپ‌های مکرر آن با اضافات نیز در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است. هم‌چنان فرزند میرصاحب، شادروان سیدمسعود پوهنیار

نیز در کتابی که قبلاً از آن ذکر کردم، بعضی از صحبت‌های میرصاحب را گنجانیده است، اما مرحوم پوهنیار این کتاب خویش را در زمانی نوشته و آماده چاپ ساخته است که میرصاحب سال‌های پیش چشم از دنیا پوشیده بود و سیدمسعود پوهنیار در حالت مهاجرت و دوری از وطن و مریضی خویش، در حالی که حتی مقاله‌ی یاد شده‌ی فرزند خویش پبستونیار، نشر شده در جریده‌ی کاروان، را نیز با خود نداشت، این کتاب خود را تألیف نمود.

۳. این نبشته به صورت پراکنده تهیه شده است. بحث آن در رابطه به مشروطیت به صورت منسجم و مطابق یک پلان دقیق تحقیقی یا حتی معلوماتی تهیه نشده است، بعضی از بحث‌های اساسی در رابطه به مشروطیت متأسفانه در نظر گرفته نشده است.

۴. در مبحث دوام جنبش مشروطیت در کشور بحثی صورت نگرفته است. بعد از سرکوب حرکت مشروطیت اول و بعداً دوام آن توسط علامه محمود طرزی و همفکران و همکاران شان بحثی صورت نگرفته است. کاش نواسه‌اش محترم پبستونیار از میرصاحب در این موارد نیز سؤالاتی مطرح می‌کرد و از میر صاحب مرحوم طالب معلومات دقیق می‌شد، چون میرصاحب مذکور خود عضویت حرکت مشروطیت دوم را نیز داشت.

۵. بعضی از نام‌های اعضای مشروطیت اول نیز در این مقاله ذکر نگردیده است.

با در نظر داشت این نکات و با آن که روایت میرصاحب مرحوم بسیار مختصر و موجز است، اختصار آن به هیچ‌وجه از اهمیت آن نمی‌کاهد. بنده باور دارم هیچ محقق‌ی نمی‌تواند در وقت پژوهش در رابطه به جنبش مشروطیت افغانستان و یا مطالعه‌ی حرکت‌های سیاسی

روشن فکرانه در کشور، از این رسالهء کوچک و بااهمیت میر صاحب مرحوم، خود را بی نیاز احساس کند.

با درود

زرین انخوړ

سنبله ۱۴۰۱ هـ ش / سپتمبر ۲۰۲۲ م.

آلمان، لیورکوزن

نهضت مشروطه خواهی
یک حرکت ملی و افغانی

در آن ایام زندان‌های متعدد موجود بود و هر کدام اتاق‌های بزرگ داشت که محض دارای یک مدخل و یک روزن کوچک برای روشنایی بود. چند اتاق کوچک برای کتبه قلفی بعض اشخاص مخصوص هم وجود داشت. در اتاق‌های بزرگ؛ هر قبیل اشخاص زندانی می‌شدند. هر گاه تعداد زندانیان کدام واقعه متعدد می‌بود، آن‌ها را در چندین اتاق باندی‌های متفرقه می‌انداختند. وقتی که محبوسین یک فقره، برای تحقیق نزد مستنطقین خواسته می‌شد، زندانیان در اتاق را باز کرده صدا می‌زد که: «هر کس به فلان فقره محبوس است بیرون بیاید.»

در آن وقت جزعه‌ه معدود مردم، دیگران با کلماتی مثل دیموکراسی و مشروطه آشنایی نداشتند.

همین یک تعداد منورین با دورد جمعیت‌هایی را برای پشیبرد این مفکوره تشکیل داده بودند. چون اشخاص برانزنده این جمعیت‌ها از معلمان مکتب حبیبیه و سرپرست عمومی مکتب داکتر عبدالغنی هندی متشکل بود، لذا گمان می‌رفت که این مفکوره، زاده‌ه فکر داکتر غنی است، بنا بران زندانیان نهضت مشروطه را محبوسین فقره داکتر غنی می‌نامیدند، چنان‌چه هر وقتی که محبوسین مشروطه برای بازپرس خواسته می‌شدند، صدا می‌کردند که «محبوسین فقره داکتر غنی» را احضار کنید.»

روزی زندانبان اتاقی را باز کرده، صدا زد که محبوسین فقره داکتر غنی بیرون بیایند. چند نفری که در ان اتاق بودند، بیرون رفتند. سید احمد خان قندهاری مشهور به کاکا سید احمد نیز در آن اتاق بود، از او پرسیدند که پای تو هم در فقره داکتر غنی داخل است؟ او در حالی که خود داکتر غنی هم در ان اطاق بود، دشنام ریکی داد، که فلان و بسمدان داکتر غنی، ما به پکره (فقره) خود بندی هستیم.

و در سنه ۱۳۱۹ هجری شمسی تقریباً سی و دو سال بعد از آن واقعه، هنگامی که جناب میر سید قاسم برای دفعه سوم از حبس رها شد، چند نفر از دوستان برای دیدنش به خانه او رفته بودند. چون وی در مسأله مشروطه اول نیز محبوس شده بود، حقیقت تبصره کاکا سید احمد مرحوم را از او استفسار نمودند.

میر صاحب گفت: سخن کاکا راست است، زیرا فقره مذکور یعنی نهضت مردم فهمیده خودما بودند که مانند کاکا سید احمد، یک‌عده اشخاص نخبه و صاحب رأی در آن شامل بود. لذا آن نهضت یک حرکت ملی افغانی بود. چند مرتبه است که بعضی اشخاص در باره نهضت اول مشروطه خواهی در افغانستان مطالبی در روز نامه کاروان به نشر سپرده اند که گویا آن نهضت سیاسی مترقی افغانی، زاده افکار یک نفر اجنبی بوده باشد و شخصیت‌های علمی، منور و برازنده این مرزو بوم و وطن خواهان صدیق و رشید افغان، آله دست یک شخص خارجی باشند و وقتی هم شخصی بی‌خبرانه، منورین جسور و جانباز آن دوره را به نام دسته آشوب گران خطاب کرده بود.

شاید به نظر این نویسندگان عجیب و غریب آمده که چنان افکار پیشرو و درخشنده در آن زمان و در آن فضای تاریک و ظلمانی از مغز فرزندان این خاک تراوش کرده باشد.

اما به شهادت تاریخ در هر عصر و زمان درس‌رزمین ما آن چنان مردان فکور و مبتکر موجود بوده که از نظر تنور و مقام علمی باید به وجود آن‌ها مباهات کرد.

برای کسانی که به تاریخ نهضت‌های سیاسی این مملکت علاقه دارند و برای معلومات {و} تنویر اشخاصی که در جست‌وجو و ثبت نمودن مدارک این جریانات هستند، با استفاده از یک سند موثق و یگانه

تاریخ زنده و معتبر این نهضت، مطالب مربوط را به عرض می‌رساند.

رئیس جمعیت مشروطه ۱۶ صفر ۱۳۲۷ هجری قمری {سه شنبه ۱۸ حوت ۱۲۸۷ هـ ش، ۹ مارچ ۱۹۰۹ م} مولوی محمد سرور خان الکوزایی قندهاری متخلص به واصف بود. او قبل از تأسیس مکتب حبیبیه و پیش از آن که داکتر عبدالغنی به افغانستان بیاید صاحب مفکوره‌های مترقی بوده، در حلقه‌ء دوستان نزدیک خود در زمینه، شب‌ها به بحث می‌پرداخت.

در عصر سراج‌الملت و الدین، جمعیت‌العلمایی موجود بود به نام جمعیت تألیف فتاوی سراج‌الاحکام که در آن پنجاه نفر از علما در درجات مختلف مصروف استخراج احکام شرعیه، تدقیق، ترجمه و تحریر بودند. کار این جمعیت تحت نظر و اهتمام ده نفر از علمای متبحر مثل گل‌آخندزاده احمدزایی، مولوی عبدالروف آخندزاده قندهاری، سید غلامحمد آغای چارباغی (پدر میر سید قاسم) مولوی عبدالرازق آخندزاده توحی، ملا لالاگل ازغندیوال و غیره انجام می‌یافت. اکثر آن‌ها بنا بر شهرت علمی در وقت ضیاء‌الملت و الدین از جاهای شان به کابل جلب شده بودند، که درجه‌ء قاضی را داشتند؛ علمای نسبتاً جوان‌تر مثل مولوی محمد سرور خان واصف و مولوی قیام الدین خان نیازی به درجه مفتی و کم‌سن‌تر از آن، مثل میر سید قاسم، به درجه‌ء محرر گرفته شده بودند. معاش محرر ماهانه شانزده روپیه کابلی بود که تکافوی معیشت یک عایله کوچک را به خوبی کرده می‌توانست.

وظیفه‌ء دسته‌ء اول استخراج احکام و از دسته‌های دوم و سوم، ترجمه و کتابت بود. برای تسهیل کار و معاونت با آن‌ها مرحوم سردار محمدعثمان خان، سردار نورعلی خان قندهاری، سید احمد پادشاه کنری و مولوی نجف علی هندی برادر بزرگ داکتر عبدالغنی نیز وظیفه داشتند.

مرحوم مولوی محمد سرور خان واصف و میر سید قاسم در همان وقت با هم مصاحبه داشته، آرزو نمودند که باید در مملکت یک سلسله قوانین طرح شود و نظام حکومت بر اساس قوانین و اصولنامه‌ها استوار گردد.

اشخاص موصوف بر علاوه این که عالم و منور بودند، افکار مترقی نیز داشتند. جریدهء حبل‌المتین نیز منبع الهام شان بود که از طرف یک‌دسته ایرانی‌های فراری در کلکته به چاپ می‌رسید. قرار مسموع محض دو نسخهء آن به افغانستان وارد می‌شد. یکی برای سراج‌الملت و الدین و دیگری برای مرحوم سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله. نسخه‌ای که برای امیر حبیب‌الله خان می‌رسید، نزد محمد ولی خان مرحوم سرجماعهء غلام‌بچه‌های حضور حفظ می‌شد. ولی زمان الدین خان و یاربیگ خان پسران مامای محمد ولی خان موصوف، اشخاص باذوق و صاحب مطالعه بودند. مخصوصاً یاربیگ خان بعضی کتب ادبی عربی را نزد مولوی محمد سرور خان واصف می‌خواند. گاهی که یاربیگ خان جریدهء حبل‌المتین را از نزد محمد ولی خان اخذ نموده، برای استفاده مولوی محمد سرور خان و رفقاییش نیز می‌داد.

از طرف دیگر مرحوم جمعه جان و پاینده محمد فرحت پسران اعتماد الدوله مرحوم در جمله شاگردان سید غلام آغا بودند. آن‌ها نیز نسخهء دیگر جریدهء مذکور را که در دسترس شان بود برای مطالعهء پسر استاد خود، میر سید قاسم می‌آوردند.

چندی بعد از افتتاح مکتب حبیبیه در عصر سراج‌الملت و الدین مولوی محمد سرور خان واصف در اثر این که در سال ۱۳۲۳ هجری قمری {۱۲۸۴ هـ ش، ۱۹۰۵م} جمعیت تألیف سراج‌الاحکام کوچک‌تر گردید، از آن خارج شده به مکتب حبیبیه به‌حیث معلم شامل وظیفه شد. جمعیت تألیف سراج‌الاحکام به ده نفر تقلیل یافته بود، به‌اسم

«میزان التحقیقات الشرعية» مسمی گردید که ریاست آن را مرحوم حاجی عبدالرازق آخندزاده اندری به عهده داشت.

تقریباً در سال ۱۳۲۵ قمری {۱۲۸۶ هـ ش، ۱۹۰۷م} بود که مرحوم واصف رفیق دیگر خود میر سید قاسم را تشویق به مکتب نمود، چنانچه او و بعضی از رفقای دیگر شان در مکتب حبیبیه به حیث معلم داخل وظیفه شدند، در این جا فرصت بیشتر مساعدت می کرد تا منورین مذکور باهم نشسته، راجع به مشروطیت و اوضاع حکومت و مردم خود تبادل افکار نمایند.

تعداد جوانان مشروطه خواه تقریباً به سه صد نفر می رسید که در جرگه های کوچک جداگانه منقسم بودند و درهر جرگه یک دسته رفقای که همدیگر را خوب می شناختند، دور هم جمع می شدند و از بین خود یک منشی و یک رئیس انتخاب می کردند.

این جرگه های کوچک با یکدیگر ارتباطی نداشتند، اما رئیس عمومی همه جرگه ها مولوی محمد سرور خان واصف بود. البته رؤسای جرگه های کوچک همیشه با رئیس عمومی در تماس بودند. مولوی صاحب رئیس یک جرگه ده نفری نیز بود که اکثر شان را همان رفقا و معلمین مکتب حبیبیه تشکیل می داد که اسامی شان قرار ذیل است:

۱. میر سید قاسم معلم مکتب حبیبیه که فعلاً نیز در قید حیات است و اکثر علما و روشنفکران مملکت او را می شناسند و از فضایل و مقام علمی و افکار مترقی و جریان زندگی او اطلاع دارند. نامبرده به حیث منشی این جرگه کوچک بود و در جمله جوان های نهضت مشروطه اول، بعد از چند سال نظر به مقام علمی پدرش که امیر حبیب الله خان شهید او را به نظر قدر و احترام می دید، از محبس رها گردید.

۲. مولوی غلام محی الدین خان قندهاری معلم مکتب حبیبیه که

خانواده او در پشاور از جمله فراریان جمعیت سردار محمدایوب خان فاتح میوند بود. وی در اسلامیه کالج پشاور تحصیل کرده بود و مرد مجرد، آزاده و خوش مشرب بود، در سرای پشاورها در شوربازار می زیست. رفقا همیشه در اطاق او جمع می شدند، که شکل کلویی را به خود گرفته بود. گاهی در آن جا دیگچه پزانی و شطرنج می کردند و گاهی به مناظره علمی، ادبی و سیاسی می پرداختند.

۳. عبدالجلال خان قندهاری پسر عموی مولوی غلام محی الدین خان مذکور نیز در شیرپور تا اخیر سلطنت امیر حبیب الله خان شهید محبوس بود.

۴. پروفیسر غلام محمد میمنگی که خانواده او از جمله مشاهیر میمنه است، در نقاشی و رسامی مقام ارجمندی داشت، چنانچه در او ایل عصر امیر امان الله خان وقتی که برای تحصیلات مزید به برلین رفت، نقاشی های او در آن جا حایز درجه اول گردید و خودش نیز مقام پروفیسری را حاصل کرد. نامبرده در جمله مشروطه خواهان در جلال آباد محبوس گردیده، با غل و زنجیر تحت الحفظ به کابل آورده شد و در کوتوالی محبوس گردید.

۵. مرحوم محمد اکبرخان که در عصر اعلیحضرت امان الله خان به حیث رئیس سرحدات (رئیس قبایل) و در عصر اعلیحضرت شهید، مدتی به حیث وزیر تجارت کار می کرد. وی شخص فهیم و ذکی بود و کاکای دکتر نصر الله یوسفی می شود.

۶. استاد محمد انور بسمل متعلم مکتب حبیبیه پسر مرحوم ناظر محمد صفر از خانواده معروف بوده، برادر دیگر او ادیب، عالم، شاعر و نویسنده، استاد محمد ابراهیم صفاست. مرحوم بسمل هم عالم بود، هم صوفی، هم شاعر و هم ادیب، شخص خوش مشرب و خوش صحبت و از جمله شاگردان ممتاز و سربرآورده مکتب به شمار می رفت. در

صنف یکه و تنها بود و از نظر سن هم با استادان جوان مشروطه‌خواه تفاوت چندانی نداشت. لذا هم از استادان خود درس می‌آموخت و هم با ایشان رفیق و هم‌صحبت بود. وی تقریباً دو سال در مسأله مشروطه در شیرپور محبوس ماند. در اوایل عصر اعلیحضرت شهید، ناظر محمد صفر به‌حیث نایب الحکومه قطعن و بدخشان مقرر گردید و مرحوم بسمل به‌حیث معاون با پدر خود کمک می‌کرد. سپس در جمله محبوسین سیاسی، سال‌های متمادی را در زندان گذرانید. در سال ۱۳۲۵ {ه‌ش} که از قید رها شد، چندی به‌حیث رئیس مرستون و بعد به‌حیث رئیس اداری وزارت مالیه ایفای وظیفه می‌کرد.

۷. مولوی محمد مظفر خان مروت در مکاتب هندی تحصیلات عصری را به‌پایان رسانیده بود. در مکتب حبیبیه به‌حیث استاد ریاضی و جغرافیه ایفای وظیفه می‌کرد. در شیرپور محبوس گردیده، بعد از چندین سال حبس در همان‌جا مرد.

۸. مرحوم حافظ عبدالقیوم پسر حافظ جی مجذوب که شخص باذوق، ادیب و شاعر بود، نیز در شیرپور محبوس گردید. چون پدرش در جمله جمعیت حفاظ مرحوم سردار نصرالله خان نایب السلطنه بود و در نزد سردار موصوف، قرب و منزلتی داشت و بعد از دو سال، از حبس رها گردید.

۹. لعل محمد خان ولد جان محمد خان که در جمله غلام‌بچه‌های حضور بود، در جلال آباد با سه نفر از مشروطه‌خواهان دیگر اعدام گردید.

۱۰. میرزا عبدالرزاق خان ساکن چار سوق حمام نو شهر کابل، پسر خاله میرزا عبدالرؤف خان نایب کوتوال کابل، از جمله میرزا‌های خوش خط، لایق و ظریف بود که در شیرپور تا عصر اعلیحضرت امان الله خان محبوس ماند.

۱۱. مولوی محمد سرور واصف الکوژائی قندهاری سردسته جرگه ده نفری و رئیس عمومی همه دسته‌های جمعیت مشروطه‌خواهان که استادی را به پایه او مکتب حبیبیه باز به چشم ندیده، هم عالم بود، هم ادیب و شاعر و هم از روشنفکران بارز و جسور. او مرد خیلی ظریف و خوش طبع به‌شمار می‌رفت و از اشعار و قصاید استادان سلف زبان دری هزاران بیت در حفظ داشت. از لندی‌های شوخ و ظریف‌آمیز پنبتو نیز بسیار به‌حافظه سپرده بود، که در مجالس تفریح با رفقای خودش زمزمه می‌کرد. آن عالم و ادیب متبحر پسر احمد جان الکوژائی قندهاری بود، که به نوبه خود هم عالم بود و هم ادیب و شاعر و متخلص به تاجر. آثار و تألیفاتی نیز دارد که یکی از آثار مطبوع او «اساس القضاة» می‌باشد.

واصف مرحوم به برادرش سعدالله خان و پسر عموی پدرش عبدالقیوم خان و کاکایش عبدالرحمن خان پدر مرحوم عبدالرشید خان سابق رئیس شورای ملی جد عزیز الله واصفی وکیل ازغنداب در ولسی جرگه، در شیرپور محبوس گردیدند. اما مولوی صاحب با سعد الله خان و عبدالقیوم خان بعد از دو روز، بلادرنگ با توپ در تپه شیرپور اعدام گردیدند. در وقتی که واصف مرحوم را به توپ می‌بستند این رباعی را می‌خواند.

روزی که شود اذا السماء انفطرت
و اندر پی آن اذا النجوم انکدرت
من دامن تو گیرم اندر عرصات
گویم صنما بای ذنب قتلت

به این ترتیب آن مجاهد بزرگ با برادر و عموزاده پدرش سرهای خود را به‌هیئت اولین هدیه نهضت مشروطه‌خواهی و دیموکراسی وطن قربان کردند.

این سربازی را مجاهدت بی ثمر خواندند. آیا قربانی را برای اعتلای وطن و برای یک مفکوره عالی ملی سعی بی فایده گفتن ظلم نیست؟ در هیچ مملکتی مردم مجاهدات قربانیان نهضت‌های سیاسی خود را سعی بیهوده نگفته اند.

مرحوم واصف اولین قافله‌سالاری بود که کاروان مشروطه‌خواهی را با قیمت حیات در وطن عزیز به راه انداخت. هیچ نهالی همان‌روزه ثمر نداده است. اگر او نهالی را غرس نمود، امروز ثمر آن را بازماندگانش می‌گیرند.

جوانان منور و با درایت مشروطه‌اول، نخستین چراغی را که برای اصول حقوق دیموکراسی هم‌وطنان خود افروختند، اکنون روز به‌روز پر فروغ‌تر می‌شود.

گفتند داکتر عبدالغنی جاسوس انگلیس بود. هر گاه کسانی که این سخن را گفته اند از دستگاه انتلجنس سرویس انگلیس اطلاع واثقی حاصل کرده باشند، درین صورت تردید آن مشکل است و اگر اظهار شان محض از روی حدس و گمان بوده، پس بهتر است مسأله را از روی حرکت داکتر مذکور در صورتی که به فرض محال نامبرده در جنبش مشروطه‌خواهی دستی داشته و آن همه شخصیت‌های فهیم و بزرگ افغانستان، آله دست او گردیده بودند، تحلیل و قضاوت کنیم. او که به منفعت انگلیس در افغانستان خدمت می‌کرد آیا خلق کردن و توسعه‌بخشیدن یک مفکوره مترقی ضد ارتجاعی و مطلقیت در افغانستان به مفاد انگلیس بود؟

همین نهضت جسورانه ملی بود که برای امیر حبیب‌الله خان در عدم قبول موافقتنامه معاهده منحوس ترکمانچی بهانه بزرگی شده، وی در برابر اصرار انگلیس اظهار داشت که چگونه می‌تواند با چنان موافقه،

علی‌الرغم رضایت مردم خود، روی موافق نشان بدهد، در حالی که مردم افغانستان برای مشروطه‌خواهی مبارزه می‌نمایند.

داکتر غنی بایست فعالیت می‌کرد که قبولی و امضای امیر حبیب‌الله خان در موافقت‌نامه متذکره، زودتر حاصل می‌شد، تا حسن خدمتش از طرف انگلیس پاداش می‌دید، نه این که اسباب تعلق آن را فراهم می‌آورد.

این‌جانب با داکتر غنی ارتباطی ندارم، اما از نظر اخلاق بدون دلایل مستند یک انسان و مخصوصاً یک مسلمان را که خود او با برادرانش و برادرزده اش مولوی عبدالمجید که تا کنون معاش تقاعدی به‌صورت مستمری به او داده می‌شود، درحالی که آن‌ها سال‌های متمادی به معارف و مطبوعات وطن مخدمت کرده اند، متهم ساختن ایشان به فعالیت‌های تخریبی و جاسوسی دور از انصاف است.

برای مزید معلومات درباره داکتر عبدالغنی مختصراً به‌عرض می‌رسانم که انگلیس‌ها طبق مقررات خود در هند همه ساله یک‌تعداد شاگردان براننده بی‌بضاعت را برای تحصیلات عالی به لندن می‌فرستادند. داکتر غنی که نیز در جمله شاگردان ممتاز دانشگاه علیگر بود، به لندن فرستاده شد. نامبرده در سال اخیر تحصیلات خود در آن‌جا مرخص گردیده نتوانست، در امتحان نهایی کامیاب شود، لذا او را از یونیورسیتی اخراج کردند. درین‌وقت شهزاده نصرالله خان به‌عوض پدر خود ضیاء‌الملک و الدین به دعوت رسمی ملکه ویکتوریا به لندن رفته بود. داکتر غنی به‌خدمت شهزاده موصوف رسیده، در بعضی مواقع رسمی و غیر رسمی به‌حیث مترجم خدمت می‌کرد. هنگام مراجعت خود نایب السلطنه مرحوم به او توصیه کرد که بهتر است برای خدمت به افغانستان بیاید، چند سال بعد در عصر سراج‌الملک و الدین پس از آن که مکتب حبیبیه افتتاح گردید داکتر غنی

به افغانستان آمده، اول به قسم مترجم و بعد به حیث آمر عمومی مکتب ایفای وظیفه می کرد. قبل از او یک نفر هندی دیگر به نام حافظ احمدالدین آمریت عمومی مکتب حبیبیه را به عهده داشت.

برادر بزرگ داکتر عبدالغنی، مولوی نجف علی و برادر کهنترش مولوی چراغ علی نیز در جمله معلمین مکتب حبیبیه ایفای وظیفه می نمودند. یک سال بعد هنگامی که داکتر موصوف طور رخصتی به هند می رفت اشتباه یک نوع قاچاق بر او شد. لذا او را در سرحد تورخم تلاشی کردند، اما چیزی از نزدش دستیاب نشد. نامبرده ازین حرکت منزجر گردیده، از آمدن به افغانستان استنکاف ورزید. چون به امیر صاحب واضح شد که آن اشتباه حقیقت نداشت، دومرتبه به صورت مؤکد به او نوشت که هر گاه یک مسلمان راسخ است باید از خدمت مملکت اسلامی دریغ ننماید. همان بود که داکتر غنی مجدداً به افغانستان آمد.

وی در مسأله مشروطه با برادرانش و مولوی محمد حسین که در عصر اعلیحضرت امان الله خان در وزارت معارف رئیس تدریسات بود در ارگ محبوس شد، تا این که در وقت سلطنت امیر امان الله خان رها گردید.

اگر او جاسوس انگلیس می بود، طبعاً اعلیحضرت امان الله خان که از دشمنان سرسخت انگلیس بود، او را به آن زودی رها نمی کرد و مخصوصاً در جمله هیأت مذاکره صلح و استرداد استقلال وطن به معیت والی علی احمد خان به راولپندی نمی فرستاد.

در سال ۱۳۲۷ قمری {۱۲۸۷ه ق، ۱۹۰۹ م} مولوی محمد سرور خان مرحوم زعیم بزرگ نهضت مشروطه خواهی در یکی از اتاق های بزرگ باغ مهمانخانه که در آن وقت مکتب حبیبیه در آن واقع بود، تشکیل جلسه

داده، عده زیادی از مشروطه خواهان گرد آمده بودند. درین جلسه پیشنهاد تسوید عریضه‌ای را به حضور امیر حبیب الله خان کرد. درین جلسه داکتر غنی و برادرانش سهم نداشتند.

به‌هرحال من نمی‌خواهم که وکیل مدافع داکتر غنی باشم، بلکه می‌خواهم از نهضت مشروطه‌خواهی که یک مسأله ملی و خالص افغانی بود، دفاع نمایم که محرک آن نه داکتر غنی و نه کدام اجنبی دیگر بود، بلکه جنبش مذکور بدون غش و شایبه کاملاً ملی و از حلقه وطن پرستان سچ‌ه برخاسته بود.

در عریضه به حضور امیر حبیب الله خان نوشته شد که در بعضی کشورها مردم به جبر و قوت قاهره، حکومت را مجبور می‌نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت ساخته، شکل مشروطه و قانونی بدهد و در برخی پادشاه روشنفکر به ابتکار خود و با نیت خیر، قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ می‌سازد. چون سراج الملت و الدین پادشاه عالم و ترقی خواه و مکتب حربیه و نشر سراج الاخبار و طبع کتب و آوردن مطبوعه عصری و احداث شوارع و عمارات و غیره از مظاهر لطف و توجه شاهانه در جهت مجد و اعتلای وطن است، لذا توقع می‌رود که مجاری امور حکومت را نیز براساس قوانین مشروطه استوار سازند تا از احکام خودسرانه و خلاف مقررات اسلامی جلوگیری به عمل آمده، مردم در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت به حیات مرفه قرین گردند.

این عریضه توسط مرحوم پروفیسر غلام محمد میمنگی به جلال آباد برده شده، به حضور امیر حبیب الله خان تقدیم گردید. هر چند آن پادشاه در وهله اول مرام مشروطه خواهان را چندان به نظر تقبیح نمی‌دید، اما شاید بعضی از مفسدان درباری و مرتجعان متملق، موضوع را مبالغه آمیز و خطرناک جلوه داده، مرام پاک و وطن خواهانه یک‌عده

را به درستی ادراک نموده، امر داد چهار نفر از جوانان آن نهضت را در همان جا اعدام کنند.

این جوانان عبارت بودند از لعل محمد خان غلام بچه، جوهر شاه خان غلام بچه، محمد عثمان خان پروانی و محمد ایوب خان پوپلزایی قندهاری.

سراج الملت و الدین قبل از آن که حکم اعدام آن‌ها را صادر نماید، آن دو غلام بچه را در محضر درباریان مورد عتاب قرار داده پرسید: چرا در برابر آن همه نعمت‌های فراوان و عزت‌های بیکران به نمک‌حرامی و کفران نعمت پرداختند؟ آن جوانان دلیر مخصوصاً جوهر شاه خان بدون کمترین احساس خوف از بی‌مبالاتی‌های مقامات مربوط به حال مردم و از مظالمی که عمال دولت در سراسر مملکت روا می‌داشتند یکایک بیان نمود.

جوهر شاه خان و لعل محمد خان که زیر تأثیر هیبت و صلابت نمی‌آمدند و به چشم سر دیده بودند، با اندک برافروختگی مزاج بسا اشخاص بدون این که مرتکب جرم یا خطایی شده باشند، به شکنجه‌های گوناگون گرفتار می‌گردیدند یا با یک لغزش جزئی خون آلود می‌شدند.

آیا چگونه ممکن بود چنان مرام سربازانه را بدون سوز درونی خویش به تلقین یک شخص اجنبی پیش ببرند؟ چرا آن از تنگ‌نظری گذشته نگوییم که جوانان با دورد از ظلم و بی‌عدالتی‌هایی که در اطراف خود و سرتاسر وطن می‌دیدند، رنج می‌بردند و از آتش جور و ستمی که هر چوبکی و کلاه‌دار در هر گوشهٔ مملکت افروخته بود می‌سوختند و این سوز درونی که در نهاد هر یک آن‌ها موجود بود، چون حلقهٔ وصلی، ایشان را دور هم جمع می‌کرد و گاه و بیگاه باهم نشست، درد دل می‌کردند و چاره می‌اندیشیدند.

جوهر شاه خان و لعل محمد خان در همان محضر، به ضرب تفنگچه جان سپردند.

در ذیل اسمای یک تعداد از آن فرزندان خردمند و خبیر را که در آن نهضت اشتراک داشتند، به عرض میرسانم، تا خوانندگان محترم باتأمل شخصیت آن‌ها را مورد دقت قرار داده، قضاوت نمایند که نهضت مشروطه، زاده فکر و دردهای باطنی خود آن‌ها بود، یا تلقین یک نفر اجنبی و آیا گنجایش آن‌ها دارد که این چنین شخصیت‌های برازنده و محترم خود را به عنوان یک دسته آشوب طلب خطاب نماییم؟

دو نفر از پسران عالم متبحر مولوی عبدالرؤف آخندزاده قندهاری که هریک به نوبه خود از علمای برازنده بودند، یعنی مولوی عبدالواسع آخندزاده و مولوی عبدالرب آخندزاده، اولی در دوره اغتشاش اعدام گردید. ایشان بر علاوه علمیت، مردان خطیب و دلیری بودند، که در نهضت مشروطه در شیرپور محبوس گردیدند و اما امیر حبیب الله خان شهید هر دو را به احترام مقام علمی پدرشان بعد از چند ماه مورد عفو قرار داد، آن‌ها نیز قیادت یک دسته از مشروطه خواهان را به عهده داشتند.

روزهای جمعه در مسجد پل خشتی ازدحام نماز گزاران بیشتر می‌باشد. در یکی از آن روزها مولوی عبدالواسع آخندزاده در حالی که بر منبر با فصاحت و بلاغت موعظه می‌نمود، این آیه شریفه را خواند:

«أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم» {النساء: ۵۹} در تفسیر این آیت خطاب به مردم گفت: ای مردم از علمای منور و روشن فکر اطاعت کنید، زیرا ما علم داریم بر این که چگونه مردم را به راه خیر و صلاح هدایت نماییم. وقتی اعلیحضرت امان الله خان غازی او را به حضور طلبیده، می‌خواست تنبیه نماید، مولوی صاحب با همان

شجاعت اخلاقی که خاصه او بود، از موعظه خود با دلایل علمی دفاع نموده، اعلیحضرت موصوف راقانع گردانید.

اکنون میر سید قاسم مثال زنده‌ای از آن علماء و روشنفکران مستغنی‌الطبع است که صراحت لهجه و شجاعت اخلاقی او در بیان حقایق به‌حضور ارباب قدرت تاهنوز بین اشخاصی که او را از نزدیک دیده و می‌شناسند، زبازد است.

مقام علمی، فکر جوان و مناعت نفس ذوات متذکره به‌درجات بالاتر از آن بود که از داکتر غنی و امثال آن پیروی نمایند، داکتر غنی بیچاره اصلاً جرأت کرده نمی‌توانست، به چنان شخصیت‌های مُبرز (۱) چیزی تلقین نماید. لهذا تخیل این مسأله اشتباه‌آمیز است که مشروطه‌خواهان آله دست داکتر غنی بوده اند.

کاکا سید احمد خان لودین قندهاری نیز شخص عالم و فاضلی بود، چنانچه کتابی در علم حساب مانند خلاصه الحساب به‌زبان دری تألیف کرده بود که متأسفانه به‌طبع نرسیده است. او نیز در تعلیم سواد آموزی به‌ابتکار خود سبکی را به‌وجود آورد که در معارف به «طرز کاکا» شهرت یافت و این اولین انقلابی بود که نامبرده در طرز تدریس زود باسواد نمی‌سازد. مرحوم کاکا تا اخیر سلطنت امیر حبیب‌الله خان شهید در ارگ محبوس بود، چه او هم رئیس یک‌دسته رفقای مشروطه‌خواه بود.

شخصیت دیگر این نهضت عبدالرحمن خان الکوزائی قندهاری برادر مولوی محمد سرور خان واصف بود که تا اخیر عهد سلطنت امیر حبیب‌الله خان در زندان ارگ به‌سر برد.

همچنان مرحوم محمد حسن خان اخکزی یک شخص فاضل و سنجیده

پدر غلام صدیق اچکزی سابق معین وزارت زراعت، عضو جمعیت روشنفکران مشروطه خواه، تا اخیر سلطنت امیر شهید در ارگ محبوس ماند.

مرحوم ملا عبدالحق ارغندیوال استاد مکتب حبیبیه، پدر نورالحق که یک شخص عالم و منور بود با عبدالغیاث خان و دو برادر دیگر که پسران مستان شاه کابلی بودند، تا عصر اعلیحضرت امان الله خان در شیرپور زندانی بودند. مستان شاه کابلی شاعر متصوفی است که دیوان او به طبع رسیده است.

مولان خان که او نیز شخص بافضل و منوری بود، تا اخیر سلطنت امیر حبیب الله خان شهید در شیرپور محبوس ماند. نامبرده برادر محمد اکلیل خان غند مشرب بود که به فرقه مشری رسید. وی از فارغان دوره اول مکتب حربیه سراجیه و از منبصاران برجسته کشور بود که در غایله سقوی در مزار شریف کشته شد.

مرحوم ملا فیض محمد هزاره محرر سراج التواریخ که شخص فاضل، ادیب و روشنفکر بود، نیز در جمله جوانان باشهامت نهضت مشروطه در شیرپور محبوس گردید، اما از سبب این که حبیب الله خان از زمان سرداری او را دوست می داشت بعد از مدت کمی رها گردید.

همچنان سردار عبدالرحمن خان و سردار عبدالحبیب خان پسران سردار عبدالوهاب خان امین المکاتب نیز در جمله جوانان منور و ترقی خواه بودند که در ارگ زندانی گردیدند، اما از لحاظ نفوذ خانوادگی به زودی رها شدند. سرداران موصوف نیز ریاست یک جرگه از رفقای مشروطه طلب را به عهده داشتند. اعلیحضرت امان الله خان نیز با این گروه ارتباط داشت.

رئیس یک دسته دیگر از جوانان نهضت مشروطه اول تاج محمد خان

یغمانی بود که بعد از دورهٔ اغتشاش اعدام شد. نامبرده با یک نفر از مربوطین اکبرخان لعل پوری (خان معروف لعل پور ننگرها) که اسمش به خاطر راوی نمانده، از اعضای بسیار فعال آن جمعیت بوده، یک عده نفر دور ایشان جمع می‌بود، اما بنا بر آشنایی با ملا منهاج الدین و عبدالحق که راپور موضوع را با امیر حبیب الله خان شهید داده بودند، محبوس نگردیدند، زیرا اسم آن‌ها را قلم‌اندازی کرده بودند. همچنان اسم عبدالعزیز خان قندهاری که از جوانان فهیم و باادرایت و صریح اللهجه بود، بنا بر تصادف از قلم افتاده، در نهضت اول مشروطه محبوس نگردید. آن جوان دلیر و پرشور در نهضت دوم مشروطه نیز شامل بود، که در این مرتبه محبوس شد. در عصر اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید که مدیر مطبوعات وزارت خارجه بود، در جملهٔ محبوسین سیاسی سال‌ها در محبس سرای موتی و دهمزنگ زندانی بود، تا اینکه در سال ۱۳۲۵ هـ.ش {رها گردیده، به قندهار رفت و در آن‌جا به حیث رئیس بلدیة شهر قندهار انتخاب گردید.

ملا محمد اکبر قندهاری که نیز شخص عالم و منور بود، تا اخیر سلطنت امیر حبیب الله خان شهید در شیرپور محبوس ماند.

شیرعلی خان بارکزائی چخانسوری که از خوانین متنفذ و محترم چخانسور بود هم تا عهد اعلیحضرت امان الله خان در محبس شیرپور زندانی بود.

نظام الدین خان ازغندیوال کاکای پدر پوهنوال محمد انور ارغندیوال وزیر عدلیه که شخص روشنفکر و از مشروطه‌خواهان صدیق بود، به همراه پاچا میر خان قوم وزیر غلام بچهٔ حضور، تا اخیر دورهٔ سلطنت امیر حبیب الله خان شهید در ارگ محبوس بود.

قبلا متذکر شدم که جرگه‌های کوچک جمعیت مشروطه خواهان جدا

بودند و تماسی با یکدیگر نداشتند به جز همان روزی که تحت ریاست زعیم بزرگ شان مولوی محمد سرور خان واصف، برای تحریر عریضه گرد آمده بودند. قبل از آن دیگر کدام جلسه عمومی دایر نشده بود. این جلسه هم متأسفانه اولین و آخرین جلسه عمومی شان بود، زیرا و قتی که عریضه تسوید گردید، پروفیسر غلام محمد خان میمنگی موظف شد تا آنرا به جلال آباد به حضور امیر صاحب تقدیم کند. دیری نگذشت که بعد از تقدیم عریضه گیر و گرفت و کشتن و بستن منورین موصوف آغاز گردید. پروفیسر مرحوم که بعد از اعزام به کابل در کو توالی محبوس شد، شبها در زندان و روزانه برای نقاشی در جایی که موظف بود، توسط بهره‌دار آورده می‌شد.

مولوی محمد سرور خان واصف بر علاوه فضیلت علمی، شاعر قصیده سرایی بود و همه می‌دانند که قصیده، عالی‌ترین شکل شعر می‌باشد، ولی وی هرگز به مدح کسی قصیده نگفته، زیرا شخصیت و غرور علمی او این اجازه را نمی‌داد. وی در یک قصیده خطاب به پادشاه به عوض تمجید و مداهنه، او را به عدل و داد اندرز داده است. از مناعت طبع منورین و علمای مغرور قندهاری بعید از تصور است که از یک شخص خارجی پیروی کنند، یا تحت تلقین و افکار دیگری واقع شوند. مردم ما تا چندی قبل از خود نشه و کاکگی خاصی داشتند که خود را هرگز محتاج معجون سکرآور خارجی نمی‌دیدند.

در دوران تاریخ افغانستان هر وقت به مشاهده رسیده است که منورین افغان قیام‌های مصلحانه یا مسلحانه بر ضد ارتجاع داخلی یا مظالم خارجی نموده اند و مانباید اندیشه داشته باشیم که وطن ما سرزمین مردخیز نیست.

نهضت مشروطه اول عصر امیر حبیب الله خان شهید را در همان زمان نیز مرتجعین وقت زاده افکار خارجی می‌دانستند که آن تصور تا کنون

هم به صورت نا آگاهانه در نزد بعضی اشخاص باقی مانده است.

زیرا در اثر خاصیت قدرت‌های ارتجاعی، عادت برین است که هر حرکت اصلاحی یا انقلابی و پیشرو را که موافق خواسته‌های خود ندانند، آن‌را با شمشیر مذهب یا باحربه سیاست محکوم می‌نمایند، چنان‌چه مسأله پښتونستان که حمایت از حقوق حقۀ برادران بلوچ و پښتون است که از طرف پاکستان و حامیان امپریالیستی آن گاهی به‌حیث یک مفکوره تلقین کمونستی وانمود شده و گاهی آن را رنگ مذهبی داده و مطالبه مذکور راضد اسلامی واز تحریکات هند گفته اند، حال آن‌که دانشمندان تاریخ، عوامل یک حرکت را باعلل و امکانات بروز عناصر محرک آن در یک مملکت مورد امعان(۲) قرار می‌دهند.

بنا برآن نهضت مشروطه‌خواهی اول که یک حرکت ملی و اصیل افغانی بود، از عکس‌العمل‌های حکومت مطلقه نشأت کرده بود. این‌که واصل مرحوم با سعدالله خان و عبدالقیوم خان علی‌الفور به توپ بسته شدند، جز این نبود که او سردسته گروه جوانان منور، ناظم تمام آن حرکت انقلابی و جمعیت‌های مترقی و پیشرو بود که برای اولین بار، پرچم مشروطه‌خواهی را در فضای وطن برافراشت.

شاد باد روان بنیان گذاران

یادداشت اداره:

نویسنده این سلسله مقالات، نواسۀ جناب میر سید قاسم است.

۱. مُبرز: برانده، نمایان، شایان

۲. امعان: غور، دقت

تعليقات

فهرست تعلیقات بر بنیاد تسلسل نامها درین رساله ترتیب گردیده است. در معرفی اشخاص به شخصیت هایی که به عنوان اعضای نهضت مشروطه خواهی از آنها نام برده شده اند، توجه گردیده است. شخصیت هایی که به گونه ضمنی از آنها یاد آوری صورت گرفته است، درین تعلیقات نیز به صورت مؤجز معرفی گردیده اند.

داکتر عبدالغنی خان:

نام عبدالغنی خان در جریان مطالعه جنبش مشروطیت افغانستان، نام آشنایی است. در مورد شخصیت شان نیز بعضاً نبشته‌های ضد و نقیض صورت گرفته است و میر صاحب سیدقاسم خان نیز در همین رابطه در این رساله توضیحاتی دارد. نام پدرش را پوهاند هاشمی «دوسند خان» ذکر می‌کند (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۷۴)

غبار و ادامیک می‌نویسند که نام پدر داکتر غنی «روشندل» بود. (عبدالغنی، ۱۳۹۲: ۱۱)

فیض محمد کاتب در سراج التواریخ نام پدرش را «سوندی خان» می‌نویسد. (کاتب، ۱۳۹۰: ۷۳۹)

شادروان عبدالرحیم هاتف یکی از آثار داکتر عبدالغنی را به زبان دری ترجمه نموده و در مقدمه آن در استناد بر کتاب عبدالقدیر نجفی که نواسه برادر کلان داکتر غنی، نجف علی می‌باشد، درباره خانواده داکتر عبدالغنی خان معلومات مفصل تری به دست آورده است. به قول نجفی نام پدر داکتر غنی، عبدالصمد است اصلاً به قبیله جنجوعه راجپوت مربوط بودند. پدرش از ضلع جتان گجرات پنجاب به جلالپور نقل مکان نموده و وظیفه معلمی را اختیار نموده است. (عبدالغنی، ۱۳۹۲: ۱۱-۱۲)

عبدالغنی خان تعلیمات ابتدایی را در جلالپور و متوسطه را در گجرات پنجاب به اتمام می‌رساند، بعداً با به‌دست آوردن یک بورسیه تحصیلی عازم انگلستان می‌شود و به تحصیلات در رشته طب می‌پردازد. به خاطر اختلاف نظر با دولت انگلستان نتوانست تخصص خود را تکمیل کند. میرسیدقاسم خان، استاد حبیبی و پوهاند هاشمی اخراج او را از پوهنخۍ طب مریضی وی می‌دانند، ولی نجفی آن را مریضی سیاسی می‌داند. (عبدالغنی، ۱۳۹۲: ۱۲-۱۳)

هنگامی که سردار نصرالله خان در سال ۱۸۹۵م. به انگلستان رفت، وی به عنوان ترجمانش با او همکاری می‌کرد نصرالله خان وی را تشویق به آمدن به افغانستان کرد و او چند سال بعد به کابل آمد و به عنوان مدیر مکتب حبیبیه توظیف گردید. در نهضت مشروطیت رهبری بخش استادان هندی را به‌دوش داشت و بعد از سرکوب اعضای این نهضت، وی نیز بابرادران و همکارانش محبوس و یازده سال را در زندان ارگ سپری کرد.

فیض محمد کاتب در سراج التواریخ از او به نیکی یاد آوری نمی‌کند، عبدالرحیم هاتف در مقدمه کتابی که قبلاً تذکر یافت نتیجه می‌گیرد که: «سخافت این گفته که داکتر عبدالغنی جاسوس انگلیس بود، از آن جا روش است که در یک مملکت تحت الحمایه، جاسوس مملکت حامی به چنان حبس طویل‌المدت و با مشقت، عادتاً محکوم نمی‌شود. بر علاوه وقتی که اعلیحضرت امان‌الله خان بعد از قتل و شهادت امیر حبیب‌الله خان به تخت سلطنت جلوس کرد... به مشاغل جدی و حیاتی... مصروف بود. با وجود آن‌همه، داکتر عبدالغنی را از یاد نبرد و فقط در ظرف شش هفته او را نه تنها از حبس رها ساخت، بلکه او را به عضویت هیأت بلند مرتبه ای که جهت مذاکرات صلح... عازم راولپندی بود، سرافراز ساخت و به این گونه بر افواهاات جاسوس بودن داکتر

عبدالغنی خط بطلان کشید.» (عبدالغنی، ۱۳۹۲: ۲۰-۲۱)

وی نویسنده چند اثر در باره افغانستان به زبان انگلیسی نیز است. یکی از کتاب‌هایش *A Review of the Political Situation in Central Asia* نام دارد که در سال ۱۹۲۱ م آن را در لاهور به چاپ رسانده و صفحه نخست کتابش را با فوتوی شاه امان الله خان که شخصاً به موصوف اهدا کرده، آذین بسنه است.

کاکا سید احمد لودین:

کاکا سید احمد لودین فرزند فیض محمد خان لودین، در حدود سال ۱۲۹۰ هـ.ق. در قندهار تولد یافته. خانواده شان از فامیل‌های مشهور تجارتی و علمی به‌شمار می‌رفت. در زمان امیر شیرعلی خان وی شامل مکتب حربیه در بالاحصار کابل شد و به گفته پوهاند هاشمی چند روزی شاگرد سید جمال الدین افغانی نیز بود. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۶۵) چون بعد از فراغت از مکتب حربیه به یک رتبه پایین‌تر نظامی مقرر شد، بناءً باعث ناخرسندی وی شده، وظیفه را ترک و به قندهار رفت در دوره سلطنت امیر شیرعلی خان دوباره به کابل آمد. در آغاز دوره امیر عبدالرحمن خان زندانی شد و در اواخر سلطنت وی از زندان رها گردید.

«در عصر سراجیه منتظم مدرسه حبیبیه و عضو فعال مشروطه‌خواهان شد و رئیس یکی از گروه‌ها بود. در گیر و گرفت مشروطه‌خواهان محبوس گردید و تا اواخر سلطنت سراجیه زندانی بود... کاکا در زمان امان الله خان همزمان در یک موقع سه وظیفه را به عهده داشت: آمریت مکاتب ابتدائیه، تدریس در غنند شاهی و مؤسس طرز کاکا و مشهور به کاکا قندهاری بود. مجموعاً ۳۲ سال عمر خود را در زندان

سپری کرده بود. شخص عالم و فاضل و از جمله وطن پرستان واقعی و طالب اصلاحات در مملکت بود.» (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۶۶-۲۶۷)

در دوره امانی نیز به صراحت لهجه و بیان حقیقت مشهور بود و در مجالس علمی و ادبی شرکت می کرد. به تاریخ ۱۴ حوت ۱۳۰۶ در کابل وفات و در شهدای صالحین به خاک سپرده شد.

از آثار وی اثری به نام «خلاصة الحساب» ذکر گردیده که چاپ نشده بود. در زمانی که در زندان بود برای تعمیم سواد، طریقه مختص به خود را ترتیب نموده بود که به نام «طرز کاکا» یاد می شد. این تلاش وی در مطالعه سیر تاریخی سوادآموزی در کشور جایگاه خاص خود را دارد. کاکا سید احمد از شخصیت های مبارز فرهنگی و علمی بوده، در تاریخ مشروطیت کشور از جایگاه رفیعی برخوردار است.

مولوی محمد سرور واصف:

مولوی محمد سرور واصف از چهره های پیشگام مشروطیت و از جمله روشنگران اولین حرکت فکری - سیاسی افغانستان است. به گفته میرسیدقاسم خان درهمین رساله، او رئیس اولین نهضت مشروطه خواهان کشور است. پدرش مولوی احمد جان تاجر از الکوزی های ارغسان قندهار و از رجال اداری عصر امیر عبدالرحمن خان بود. شاعر زبان های پشتو و دری بود. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۱۳)

مولوی واصف نیز مانند پدرش جوان دانشمند و ادیب فرهیخته بود. از اولین کسانی بود که به خاطر ایجاد یک نظام قانونمند و مشروطه، مبارزه منظم، منسجم و متشکل را آغاز کرد. در جوانی به عنوان مفتی در «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» وظیفه اجرا می کرد. در سال ۱۳۲۵ ه.ق. در مکتب حبیبیه معلم شد و رفیق فکری اش میرسیدقاسم

خان را نیز تشویق کرد تا به حیث معلم در این مکتب اجرای وظیفه کند.

محمد سرور و اصف، به گفته میرسید قاسم خان، استاد عبدالهادی داوی، استاد حبیبی و پژوهشگران دیگر، اولین رهبر جنبش مشروطیت افغانستان است. قصیده غرابی از وی در اولین و آخرین شماره «سراج الاخبار افغانستان» به نشر رسیده است.

بعد از این که فهرست مشروطه خواهان از طرف مخبران حکومت فاش شد، مولوی محمد سرور و اصف از اولین کسانی بود که با اعضای خانواده اش (برادرش سعدالله خان الکوزی و برادرش عبدالقیوم خان الکوزی) در شیرپور به دهن توپ بسته شدند و اعدام گردیدند. کاکایش عبدالقیوم خان الکوزی محبوس و در سال ۱۳۲۷ در زندان شیرپور، جان به جان آفرین سپرد. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۲۲)

مولوی محمد سرور و اصف شاعر، نویسنده و مترجم توانا بود. نسخه قلمی ترجمه کتاب «تاریخ ادریسیان و جهودیان و موحدین افریقای شمالی» وی در آرشیف ملی افغانستان موجود است. متأسفانه قسمت زیاد اشعارش ضایع گردیده و تا حال به دسترس قرار نگرفته است.

گل آخندزاده احمدزی:

از جمله علمای دینی بود که در زمان امیر عبدالرحمن خان در کابل باهم جمع شدند و در موضوعات احکام قضایی و فتاوا مصروف بودند. در وقت امیر حبیب الله خان این جمعیت العلماء به نام «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» به فعالیت آغاز نمود. کار اینها استخراج احکام شرعی، تدقیق و ترجمه در این موارد بود.

سید غلام محمد آغا چهارباغی:

از علمای جيد افغانستان بود. تحصیلات خویش را نزد پدرش، مدارس لغمان و حوزه شرق و همچنان در هند بریتانوی آن زمان، به انجام رساند. در لغمان مدرس مدرسه مشهور بود و او نیز از جمله کسانی بود که از طرف امیر عبدالرحمن خان به کابل احضار گردیده، با بعضی از علما در جمعیتی با هم همکاری شدند و در زمان امیر حبیب الله خان عضو تشکیل مهم قضایی به نام «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» شد.

مولوی سید غلام محمد آغا پدر میرسید محمد قاسم از اعضای مهم جنبش مشروطیت افغانستان و میر سید هاشم از پیکسوتان معارف کشور بود.

مولوی عبدالرازق آخندزاده توحی:

وی نیز از جمله اعضای «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» بود.

ملا لالا گل ارغندیوال:

از علمای نامدار زمان امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان و عضو فعال «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» بود.

مولوی قیام الدین خان نیازی:

وی نیز از علمای سرشناس و عضو «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» و از جمله قضات آن زمان بود.

سردار محمد عثمان خان:

او نیز از جمله کسانی بود که در «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» با محرران این جمعیت همکار بود.

سردار نور علی خان قندهاری:

از همکاران «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» در کابل که بیشتر با مفتی‌ها و محرران همکاری می‌نمود. سید احمد پادشاه کنری:

وی نیز از همکاران «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» بود و با محرران این جمعیت همکاری داشت.

مولوی نجف علی خان:

مولوی نجف علی خان برادر بزرگ داکتر عبدالغنی و از اعضای بخش هندی جنبش مشروطیت بود. از جمله معلمان ممتاز مکتب حبیبیه به شمار می‌رفت. زمانی که به مدیریت مولوی عبدالرؤف خان خاکی قندهاری اولین شماره «سراج الاخبار افغانستان» به نشر سپرده شد. مولوی نجف علی خان به عنوان معاون (سبب ایدیتیر یا معاون عنوان نگار) تعیین شده بود و از مطالب اولین شماره آن چنین هویدا است که ترجمه مطالب اردو و انگلیسی نیز به عهده وی بود، زیرا از مواد کافی در رابطه به حوادث جهان در آن زمان، به شکل ترجمه استفاده صورت گرفته است. وی یازده سال را در زندان سپری کرد. بعد از به قدرت رسیدن امان الله خان و همکاران مشروطه‌خواه، وی از زندان رها گردید. دوباره به وظیفه معلمی در مکتب حبیبیه دوام داد. در دوران

اغتشاش به هندوستان رفت. در زمان محمد نادرشاه دوباره به کابل آمد، کتاب «پندنامه و تبریک نامه» را که در لاهور تحریر نموده بود، در کابل به چاپ رساند و متأسفانه در آن برعلیه حاکمیت امانی تبلیغ کرد.

به زبان دری شعر می‌سرود و یکی از قضاییدش که در روزهای اخیر دوران حبسش سروده بود، در سومین شماره «امان افغان» به نشر رسید.

تو شکر نعمت باری ادا کن	اسیران را به لطف خود رها کن
خصوص از بندیان کهنه و زار	حق همسایگان اول نگه دار
ازین زندان الی برج شمالی	بود دو صد قدم تا باب عالی
میان ما و تو بعدی عجب است	ز قصرت کلبهء احزان قریب است
شنو از داعی مخلص نصحیت	که شه باشد شجر، بیخش رعیت
درختی را که بیخش استوار است	چه غم از بیداد تند روزگار است

(نجف علی، امان افغان سال اول، شماره ۳- ۱۲۹۸ ش.: ۱۴- ۱۶)

مولوی محمد چراغ:

در این روایت به نام «مولوی چراغ علی» ذکر گردیده است، که غالباً غلطی تایپی یا طباعتی است. محمد چراغ برادر کهنتر داکتر عبدالغنی خان و مولوی نجف علی خان است. در مکتب حبیبیه معلم بود و در جریان مبارزات مشروطه خواهان این سه برادر زندانی و الی اخیر سلطنت امیر حبیب الله خان در حبس ماندند. در آغاز سلطنت امان الله خان با دو برادر دیگرش از حبس رها شد.

سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله:

وی از شخصیت‌های مهم دوره‌های سلطنت امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و اعلیحضرت امان الله خان بود. در سلطنت امیر حبیب الله خان از جمله اشخاص ضد استعمار انگلیس به‌شمار می‌رفت. اما با نهضت‌های روشنگری و مشروطه خواهان سر سازش نداشت و همیشه در مخالفت با آن‌ها موضع می‌گرفت. در جنگ استقلال (جنگ سوم افغان - انگلیس) قومنده و رهبری جبهه قندهار را به عهده داشت. شخصیت محتاط و محافظه کار داشت.

عبدالقدوس خان اعتمادالدوله (برادر سرداریحیی خان) پسر سردار سلطان محمدخان (برادر امیردوست محمد خان) است که چند پسر داشت. یکی از پسرانش محمد حیدر خان نام داشت که معاون وزارت تجارت در عهد امان الله خان و در ضمن شوهر خواهر محمد نادر خان بود. پسر دیگرش غلام حیدر خان شوهر خواهر امان الله خان بود. پسر دیگر وی غلام احمد خان کارمند وزارت امور خارجه و محرر جریده امان افغان است، فرد اخیر الذکر پدر نور احمد خان اعتمادی صدر اعظم افغانستان در عهد ظاهر شاه است. (ایبک، ۲۰۲۱: ۱۹۱)

محمد ولی خان دروازی:

محمد ولی خان از شخصیت‌های برجسته تاریخ معاصر افغانستان است. پسر ابوالفیض خان از اشراف زاده گان بدخشان و سرجماعه غلام‌بچه‌های خاص، جوان دراک، هوشیار و کاردانی بود که به دربار امیر حبیب الله خان قرب و منزلت خاص داشت و وابسته به گروهی بود که شهزاده عین الدوله و خاندان شاغاسی بارکزیایی علیاحضرت سرور سلطان سراج الخواتین مادرش هم بدان متعلق بود و افراد

خاندان سپه سالار غلام حیدر خان چرخى مانند غلام نبی خان و غلام جیلانی خان و غلام صدیق خان پسران چرخى و دیگران نیز با این گروه بستگی داشته اند. چون دختر خاله سراج الخواتین صبیئه فقیر محمد خان شاغاسی در حیات نکاح محمد ولی خان بود، در وقایع جلوس امانی، فعالیت شایانی به اثبات رسانیده که به تاریخ دهم حوت ۱۲۹۸ ش. به رتبه جنرالی و بعد از آن به حیث سفیر فوق العاده سیار افغانستان در رأس هیأتی به دولت شوروی و دیگر ممالک اروپایی.. فرستاده شد. این هیأت سفارت سیار به ریاست محمد ولی خان بعد از سفر اروپا و امریکا... به کابل برگشت. امان الله خان از خدمات محمد ولی خان قدردانی نموده و او را به جای محمود طرزی به حیث وزیر خارجه مقرر داشت.» (حبیبی، ۱۳۶۳: ۱۴۰-۱۴۱)

زمانی هم امور وزارت دفاع را در حکومت امانی بر عهده داشت. در زمان سفر امان الله خان به اروپا، وی وکیل مقام سلطنت بود.

پوهاند هاشمی جریان محاکمه وی را بعد از اغتشاش و در اوایل سلطنت محمد نادر خان به تفصیل ذکر می نماید. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۱۶۵ - ۱۷۰)

استاد حبیبی در مورد اعدام وی می نویسد:

«محمد ولی خان از آغاز جوانی در حلقه های ضد انگلیسی کابل محشور بود و تا آخر عمرش چه در سفر اروپا و امریکا و چه در ایام وزارت خارجه و کفالت مقام شاهی به همین صفت باقی ماند و هنگامی که در میزان ۱۳۰۸ کابل فتح گردید، وی با محمود سامی قوماندان قوای کابل در عصر امانی، که هر دو از مقربان دربار بودند، محاکمه و در اواخر ۱۳۰۸ ش. در کابل اعدام شدند.» (حبیبی، ۱۳۶۳: ۱۱۴)

مترجم کتاب خاطرات ظفر حسین ایبک می نویسد:

محمد ولی خان دروازی سرانجام در سال ۱۹۳۳ م از طرف نادرشاه به اعدام محکوم گردید. اگرچه استاد عبدالحی حبیبی در کتاب ارزشمندش « جنبش مشروطیت » می نویسد که محمد ولی خان در اواخر ۱۳۰۸ ه ش اعدام گردید، اما تاریخ دقیق آن سنبله ۱۳۱۲ ش (سپتمبر ۱۹۳۳ م) است. به این شرح که بعد از رویداد حمله محمد عظیم منشی زاده بر سفارت انگلستان در کابل محمد ولی خان دروازی را با غلام جیلانی خان چرخی، شیرمحمد خان چرخی، میرزا فقیر احمد خان، خواجه هدایت الله خان، میرزا مهدی خان چندوالی در ماه سنبله ۱۳۱۲ ه. ش به دار آویختند. (ظفر حسن، ۲۰۲۰: ۲۲۱)

محمد ولی خان دروازی شخصیت آزادی خواهی داشت و در تاریخ دیپلوماسی معاصر از پیشگامان بود.

میر زمان الدین خان:

میرسید قاسم خان وی را بچه مامای محمد ولی خان می داند، ولی پوهاند هاشمی می نویسد که او کاکای محمد ولی خان دروازی بود. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۱۸۵)

« از میرزادگان درواز بدخشان و مردی هوشیار و کارگزار از غلام بچه گان دربار و مامور بارچالانی ارگ بود، که در حلقه های روشنفکران درباری نفوذ و با شهزاده امان الله بسته گی فکری و سیاسی داشت و از این رو، در آغاز عهد امانی (۱۳۰۰ ش.) والی کابل شد و درسنة ۱۳۰۲ ش. نایب الحکومه هرات مقرر شد، که به تاریخ ۱۹ قوس ۱۳۰۳ ش. به مرض سکنه در آن جا درگذشت. گویند وی شخصیت خلیق و با مردم مهربان و کاردان فعال بود و در ایام حکمرانی اش کسی را نیاززده است » (حبیبی، ۱۳۶۳: ۱۴۵)

به اساس روایت میرسید قاسم خان در این رساله، جریده حبل المتین که در کلکته هند بریتانوی به زبان فارسی نشر می‌شد و دو نسخه آن یکی به امیر حبیب الله خان و یکی هم به عبدالقدوس خان اعتماد الدوله می‌رسید، توسط میر زمان الدین خان به مولوی محمد سرور واصف و میر صاحب سیدقاسم خان به خاطر مطالعه سپرده می‌شد.

میر یار بیگ خان:

مرحوم استاد حبیبی نامبرده و زمان الدین خان را خواهرزاده‌گان محمد ولی خان می‌داند، چنانچه قبلاً یادآوری شد میر صاحب مرحوم آنان را بچه‌های مامای محمد ولی خان دروازی و مرحوم هاشمی او و برادر بزرگش زمان الدین خان را به عنوان کاکاهای محمد ولی خان معرفی می‌نمایند.

استاد حبیبی او را شخص ادیب و شاعر منوری می‌داند و می‌نویسد که «در جمعیت مشروطیت دوم شامل بود و با عبدالرحمن لودین و عبدالهادی داوی زندانی شد و با جلوس امانی رهایی یافت و در هیأت سفارت قوق العاده سیار به ریاست محمد ولی خان عضویت داشت، ولی روزی که این هیأت از کابل حرکت می‌کرد، وی با سکتة قلبی از اسب افتاد و از جهان رفت. وی هم شعر می‌گفت و شاعر سرشناس بود و تذکره‌یی بنام «آتش‌فشان» نوشته بود، که متأسفانه بعد از مرگش از بین رفت و به دست باز نیامد. عبدالهادی داوی که از یاران هم زندانی او بود، بعد از مرگش درباره سیرت و صورتش مقالتی در امان افغان نوشت و ذوق ادبی او را ستود. در ایام محبس هنگامی که سختی‌های تحمل فرسای زندان را با نرمی‌های مزاج شاعرانه و لطیف احباب می‌سنجید، می‌گفت:

« ما تنگ‌ظرفان حریف این قدر سختی نه‌ایم
دانه اشکیم و ما را گردش چشم آسیاست »

(حبیبی، ۱۳۶۳: ۱۴۴-۱۴۵)

پوهاند هاشمی مرگ وی را در اثر غرق شدن در رودخانه در زمان امانی
می‌داند. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۱۸۳)

جمعه خان:

از فرزندان سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله و از جمله شاگردان
پدر میر سیدقاسم خان، مولوی سیدغلام محمد آغا بود.

به قول استاد «حبیبی» در محافل روشنگران محشور و از رجال کاردان
دوره امانیه بود، که در اواخر میزان ۱۳۰۱ ش. به سفارت افغانی به دربار
بخارا فرستاده شد و بعد از آن حاکم‌اعلای میمنه بود. به تاریخ ۱۰ ثور
۱۳۰۲ ش. وفات یافت. (حبیبی ۱۳۶۲: ۱۴۶)

پاینده محمد فرحت:

پاینده محمد فرحت نیز از فرزندان سردار عبدالقدوس خان اعتماد
الدوله بود. دومین مدیر (سرمحرر) جریده امان افغان بود. بعد از
حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان و اعلام دولت امانی جای
«سراج الاخبار افغانیه» را جریده «امان افغان» گرفته بود که اولین مدیر
یا سرمحرر آن عبدالهادی داوی و دومین آن پاینده محمد خان فرحت
بود.

در سال ۱۲۶۸ ه. ش. در باغ علیمردان کابل چشم به جهان کشود.
علوم مروج زمان را به صورت خصوصی آموخت. با شعر و ادبیات

علاقمندی خاص داشته و شاعر خوش قریحه‌یی بود. در جنگ استقلال افغانستان با پدرش که قومندان جبهه قندهار بود، سهم گرفت. بعد از به‌دست آمدن استقلال و تأسیس جریدهٔ امان افغان به حیث دومین مدیر مسؤول (سرمحرر) آن توظیف شد و نام خویش را در صف پیشگامان ژورنالیزم افغانستان به ثبت رساند. (انخو، ۱۳۶۵: ۱۳۸-۱۳۹)

وی از شمارهء سال ۱۳۹۹ ش الی میزان ۱۳۰۱ ش. سرمحرر امان افغان بود. هنوز سرمحرر همین جریده بود که مریضی شدید عصبی عایدحالش شد. و شدت آن به حدی رسید که خانم و یکی از فرزندان کوچکش را نیز کشت. این موضوع در جریدهٔ امان افغان نیز انعکاس یافت:

«از چندی ادیب محترم جناب پاینده محمد فرحت (مدیر و سرمحرر امان افغان) به سبب کثرت علالت مزاج و خرابی دماغ روز به روز زار و نزار گردیده، حتی که در امورات مرجوعهء خویش قیام نتوانسته، دست از کار و کار از دست کشیده... بدبختانه درین آوان قریبه تنگی حوصله و خرابی فکر و حواس معزی الیه به‌درجه‌یی قوی شد که موجب هلاک زوجهٔ کریمه و فرزنددل‌بند (هفت هشت روزه) خویش در حالی که از خود بیخود بوده، گردیدند و ایشان را ازین دارفانی رهانیدند... از آن جا که شرعاً و سیاستاً بازخواست همچنین واقعهٔ مهم از ضروریات، بل واجبات است، جناب ممدوح توقیف و از طرف حکومت داکتران برای امتحان نمودن خرابی دماغ و تصدیق و تکذیب جنون او مقرر شده (گویا هنوز فیصلهٔ قطعی اوشان درین باب ظاهر نگردیده که زیر محاکمه مانده...» (امان افغان، ۱۳۰۱، ۱۵ میزان: ۱۳)

بعد از مدتی از حبس رهایی می‌یابد و گوشهٔ عزلت را اختیار می‌نماید، با کارهای رسمی خدا حافظی می‌کند، بیشتر در حالت خودی و

بی خودی به سر می برد، اما به شعر و ادبیات منسلک می ماند، چکامه های شعری این دوره اش نیز مانند زنده گی اش در حالات خودی و بی خودی در نوسان است. از آثارش می توان از این ها نام برد: از اشعار فرحت، نگهت گل آفتاب پرست، چهار کتاب استقلال، نغمات پریزادان خرابات، دین و دنیا، بیانات فلسفی، از شرق الی غرب، پرستان مجید، انشای همایون وغیره.

باید یاد اور شد که فرزند پایند محمد خان فرحت (همایون اعتمادی) این همه آثار را در سال هایی که من محصل پوهنتون کابل بودم و درباره پیشگامان ژورنالیزم افغانستان تحقیق می کردم، از کتابخانه شخصی اش در اختیارم گذاشت. از آن جمله تنها «از شعار فرحت» چاپ شده بود و دیگران همه به خط خود پاینده محمد خان فرحت و قلمی بودند. متأسفانه من فعلاً از سرنوشت آن آثار اطلاعی ندارم.

پاینده محمد فرحت در اسد ۱۳۵۲ به عمر ۸۴ ساله گی در کابل چشم از جهان بست.

حاجی عبدالرازق آخندزاده اندر:

یکی از شخصیت های کاردان در زمان امیر حبیب الله خان، اعلیحضرت امان الله خان و دوران محمد نادر خان بود. وی در سال ۱۳۲۳ ه.ق. زمانی که «جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام» از نظر تشکیلاتی کوچک تر شد و به نام «میزان التحقیات» مسمی گردید، رئیس این بنیاد بود.

حاجی عبدالرازق اندر در سال های بعدی مخصوصاً در رابطه به مسایل قبایل هر دو طرف خط تحمیلی دیورند از شخصیت های مطرح بود و بر سیاست های حکام افغان در این زمینه، نفوذ قابل ملاحظه داشت.

غلام محی الدین افغان:

غلام محی الدین افغان در حدود سال ۱۲۷۹ ه.ق. در قندهار متولد گردیده، پدرش عبدالرشید نام داشت. تعلیمات ابتدایی را در محیط علمی قندهار به پایهٔ اکمال رساند. پدرش هنگامی چشم از جهان پوشید، که غلام محی الدین هنوز طفل خردسالی بود، بناءً مسؤولیت پرورش وی به دوش کاکایش که در قندهار به نام «بادار» شهرت داشت، افتید و «بادار» مانند فرزندش وی را پرورش داد.

استاد رشاد به روایت یک راوی می نویسد: زمانی که سردار محمد یعقوب خان از سوی پدرش به عنوان حکمران هرات توظیف گردیده بود، کاکای نامبردهٔ غلام محی الدین «بادار قندهاری» در دربار سردار متذکره وظیفه پیشخدمتی داشت. وقتی که سردار محمد یعقوب خان از هرات به کابل می رفت، عملیه دربار خویش را به برادر کهتر خود سردار محمد ایوب خان سپرد. بادار در جمله عملیه سردار موصوف شامل شد و تا آخر به وی وفادار ماند، بعد از شکست غازی محمد ایوب خان در مقابل امیر عبدالرحمن خان، سردار موصوف به فارس (ایران کنونی) پناه برد. بادار با خانوادهٔ خویش در جمله عملیه دربار شامل این قافله بود و غلام محی الدین هرزه ساله نیز با آن‌ها همراه بود. وی هفت سال را در فارس سپری کرد. در سال ۱۳۰۵ ه.ق. زمانی که سردار ایوب خان را از فارس به هندوستان منتقل شد، خانوادهٔ بادار قندهاری نیز مجبور به زنده‌گی در پنجاب شرقی شدند. غلام محی الدین خان در فارس و هندوستان آن‌زمان به تحصیلات منظم عصری پرداخت. بعد از مرگ امیر عبدالرحمن خان، پسرش امیر حبیب الله خان به هموطنان تبعید شده خویش اجازه برگشت به کشورش را داد و غلام محی الدین خان بعد از تبعید و دوری بیست و پنج ساله به کشورش برگشت و به عنوان معلم دارالعلوم حبیبیه به کار آغاز کرد. (رشاد، ۱۳۶۰: ۲۰-۲۳)

در کابل با حلقه‌های فرهنگی، علمی، تعلیمی و ادبی نشست و برخاست کرد و در این جا به «خان صاحب» شهرت حاصل کرد. (هیواد مل، ۱۳۶۰: ۱۶-۱۷)

در پهلوی تدریس در مکتب حبیبیه، همکار نزدیک محمود طرزی در «سراج الاخبار افغانیه» بود، اشعار و مقالاتش در آن به نشر می‌رسید. بعد از تأسیس اولین دارالمعلمین در کابل، وی به عنوان مدیر آن شروع به کار کرد.

نام وی در اولین نهضت مشروطیت از نام‌های برجسته‌ی بود. با آن که به روایتی از بابا عبدالعزیز الکوزی (مشهور به بابا جان) به خاطری در جمع مشروطه خواهی اول به زندان نه رفت، که در یکی از جلسات مشروطه خواهان مخالفت شدید خود را با کشتن امیر حبیب الله خان ابراز داشته بود و گفته بود که در این چنین حالات که در کشور شعور سیاسی انکشاف نه کرده، مرگ وی باعث کشمکش‌ها و دراز شدن دست‌های بیگانه می‌شود. این صحبت شان را جاسوسان به اطلاع امیر رسانده بودند و به همین خاطر زندانی نشد. (رشاد، ۱۳۶۰: ۲۳-۲۵)

استاد حبیبی می‌نویسد: «افغان که در مشروطیت اول در سنه ۱۳۲۷ ق. محبوس گردید و بعد از مدتی رهایی یافت» (حبیبی، ۱۳۶۳: ۳۱)

غلام محی الدین افغان به تاریخ ۱۲ اسد ۱۳۰۰ هـ.ش. به اثر بیماری وبا در کابل وفات یافت و در شهدای صالحین به خاک سپرده شد. خبر مرگ وی در امان افغان به قلم محمد جعفر سرکاتب دارالمعلمین به نشر رسید:

«مکتوب ضیاع افسوسناک: جناب مولوی غلام محی الدین خان افغان مدیر دارالمعلمین که خود را یگانه فدایی ملت افغان قرار داده، همیشه

فداکار راه ترقی و ملت که فوز و سعادت ابدی می‌داشتند و خدمات نمایان و شایانی در معارف ابراز نموده، چه همین قدر معلمین که در مکاتب ابتدائیه خط مقدسه وطن شرف ملازمت دارند، اکثر آنها تربیت یافته‌گان اخلاص اساس شان است... جناب موصوف زبان افغانی، عربی، پارسی، اردو، پنجابی، انگریزی، گورمکھی، شاستری وغیره را به درجه کمال دارا بود. چند کتب مفیده را جهت یادگار تألیف و ترجمه کردند. (هیواد مل، ۱۳۶۰: ۲۰۶)

در «سراج الاخبار افغانیه» آثار متعدد شعری و همچنان چند مقاله از وی به نشر رسیده است. اشعار وی مالمال از احساسات وطن دوستی و معارف پروری بود.

تلاش‌های وی در حرکت مشروطیت و ترقی کشور به خط زرین، درج صفحات تاریخ گردیده است.

عبدالجلال خان قندهاری:

وی پسر کاکای مولوی غلام محی الدین افغان و از جمله منورین مشروطه خوا بود که در سال ۱۳۲۷ ه.ق. در شیرپور محبوس شد و تا آخر سلطنت امیر حبیب الله خان محبوس ماند. میر صاحب مرحوم وی را در فهرست مشروطه خواهان شامل ساخته و استاد حبیبی در مورد وی می‌نویسد:

«جلال خان که شخصیت خاموش و متحمل اما بیداری داشت، بعد از تحمل مصائب حبس طویل، با جلوس امانی در ۱۲۹۸ ش. رها گردید و به قندهار رفت و در بازار شاه قندهار دکان چینی فروشی داشت و نزد روشنفکران محترم بود و تا حدود ۱۳۱۲ ش. هم زنده گی داشت.» (حبیبی، ۱۳۶۳: ۳۳)

غلام محمد میمنگی:

غلام محمد فرزند عبدالباقی مینگباشی در سال ۱۲۵۲ ه.ش. در میمنهء فاریاب چشم به جهان گشود. پدرش از طرفداران والی بلخ سردار محمد اسحق خان بود. در جریان مخالفت‌های عبدالرحمن خان و سردار محمد ایوب خان این‌ها از جمله طرفداران سردار محمد ایوب خان بودند. بعد از شکست غازی ایوب خان، امیر عبدالرحمن خان طرفداران آن سردار را آرام نگ گذاشت. پدر غلام محمد خان را نیز به کابل احضار نمود و مجبور گردیدند با فامیل شان در کابل مسکن گزین شوند. پدرش با چند نفر دیگر از طرف امیر در عقب بالاحصار کشته شد و در میمنه ملکیت شان ضبط شد. غلام محمد در این وقت هفت - هشت سال داشت. این طفل خور را با رسامی و نقاشی مصروف می‌سازد. شاگرد یک طبیب انگلیسی امیر می‌شود که در نقاشی مهارت خاص داشت. (شهرانی، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۶)

با حلقه مشروطه خواهان در کابل آشنایی و عضویت آن را حاصل کرد. نقاشی هایش در سراج الاخبار نشر می‌شد. «عریضه مشروطه خواهان را به جلال آباد نزد امیر برد. ولی در آنجا با دگر مشروطه خواهان محبوس و در غل و زنجیر به کابل آورده شد و در کوتوالی محبوس گردید و هر روز با یک سپاهی محافظ به ارگ برای کار نقاشی برده می‌شد، تا که در اوایل سلطنت امانی رها و برای ادامه تحصیلات هنری به برلین فرستاده شد، چون در هنرمندی استعداد کافی داشت بعد از مدت کمی... به مقام پروفیسری رسید و چون به کابل آمد از و پذیرایی شایانی شد و مکتب صنایع نفیسه را تأسیس کرد... در حلقه آزادی خواه و ترقی طلب تا ایام آخری حیات، به حیث شخصیت ممتاز و مهربان و پرورنده باقی ماند و شاگردان و عقیدت‌مندان فراوانی داشت و با وجود تحمیل مصائب حبس دراز، جوان و زنده دل ه و دارای فکر روشن و آزادمنش باقی ماند و از ارکان وزارت معارف و حلقه‌های تدریس هنری

شمرده می‌شد. وفاتش در کابل ۱۴ قوس ۱۳۱۳ ش. است. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۳۳-۳۴)

با آن که استاد حبیبی سال وفات وی را ۱۳۱۳ ش. ذکر می‌کند، اما آقای عنایت الله شهرانی سال ۱۳۱۴ را سال مرگ وی می‌داند. (شهرانی، ۱۳۷۴: ۳۴)

وی در رسامی و نقاشی چند کتاب را نیز تألیف نموده و به عنوان کتب نصاب رسامی و نقاشی در صنایع نفیسه آن زمان تقدیم داشته است. طبع شاعرانه نیز داشت.

محمد اکبر یوسفی:

نام محمد اکبر یوسفی نیز در فهرست روشنگران جنبش مشروطیت کشور ذکر گردیده است. به حیث میرزا در ماشین خانه کابل در سال‌های ۱۳۲۲ ق. مصروف کار بود. در حلقه مشروطه خواهان شامل و در جریان سرکوب مشروطیت اول محبوس شد، اما به زودی از حبس رها گردید. در سال ۱۳۰۱ ش. در عصر امانی به حیث وکیل التجار در هند تقرر حاصل کرد. در اواخر سلطنت امان الله خان رئیس سرحدات شد. در جریان اغتشاش در ۱۳۰۸ ش. با نادرخان کار می‌کرد و در کابینه محمد هاشم خان چند ماهی وزیر تجارت بود، بعداً مورد خشم حکومت قرار گرفت، از کابینه اخراج و خانه نشین شد. در سال ۱۳۲۰ عضو مجلس اعیان و معین آن مجلس شد. در سال ۱۳۴۵ ش. (۱۹۶۶ م.) در کابل فوت کرد و در قول آبچکان به خاک سپرده شد.

یکی از آثارش به نام «کتابچه تطبیق سنوات» در ۱۳۴۲ ش. در مطبوعه عمومی کابل به طبع رسیده است. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۴۷)، (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۸۶)

داکتر نصرالله یوسفی:

برادر زاده محمد اکبر یوسفی از روشنگران جنبش مشروطیت اول است. میرصاحب مرحوم در معرفی چهره های شناخته شده مشروطیت اول، نام وی را در رابطه به محمد اکبر یوسفی ذکر کرده و نوشته است که نامبرده کاکای داکتر محمد نصرالله یوسفی است.

محمد انور بسمل:

از شاعران مطرح معاصر زبان دری کشور است. فرزند ناظر محمد صفرخان و در ۱۸۸۴ م. (مطابق ۱۲۶۳ ه.ش.) در کابل چشم به جهان گشوده است. تعلیمات ابتدایی را در خانواده فرا گرفت و بعداً شامل صنف سوم مکتب حبیبیه شد. هفت سال در آن مکتب درس خواند، زبان عربی را فرا گرفت و با شعر علاقه خاصی پیدا کرد. (خسته، ۱۳۸۶: ۵۷)

در هنگامی که متعلم مکتب حبیبیه بود با چهره های پیشگام مشروطه خواهان روابط برقرار نمود و عضویت آن جنبش را حاصل کرد. در جریان سرکوب مشروطه خواهان، مدت دو سال را در زندان شیرپور سپری کرد. زمانی که پدرش به حیث نایب الحکومه قطغن و بدخشان توظیف شد، بسمل نیز با وی همکار و معاون بود، باز هم راهی زندان شد و در ۱۳۲۵ ش. از زندان رها گردید.

وظایف ذیل را در سال های مختلف به انجام رسانده است:

- مسؤل انجمن ادبی کابل
- عضو تعلیم و تربیه وزارت معارف
- اولسوال سنچارک و چند اولسوالی دگر

- رئیس مرستون
- رئیس اداری وزارت مالیه (و مدت کوتاهی هم سرپرست معینت آن وزارت)
- عضویت مشرانو جرگه

بسمل در سال ۱۳۴۰ ش در کابل وفات نمود. چکیده‌یی از اشعارش در دهه شصت خورشیدی از طرف انجمن نویسندگان وقت به نشر رسیده است.

ناظر محمد صفر:

میرسید قاسم خان اسم وی را به عنوان پدر محمد انور بسمل و محمد ابراهیم صفا ذکر کرده است. «امین الاطلاعات» حکومت امیر حبیب الله خان بود. وی و بعضی از اعضای این خانواده، در دوران حکومت‌های امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان از ارکان مهم دولت بودند. با نائب السلطنه نصرالله خان روابط نزدیک داشتند و از طرفداران وی به‌شمار می‌رفتند. بعد از این که نصرالله خان مورد غضب امان الله خان قرار گرفت و هنگامی که در راه پغمان بر امیر فیر شد، بعضی از اعضای این خانواده، تیرباران و یا هم زندانی گردیدند.

محمد ابراهیم صفا:

برادر کوچک محمد انور بسمل و فرزند ناظر محمد صفر خان بود. در سال ۱۲۸۵ ش. در کابل تولد شد. از شاعران نامدار زبان دری بشمار می‌رود. نام وی در فهرست مشروطه خواهان نیست، اما چون اعضای دیگر خانواده اش به اساس عوامل گوناگون یا در زندان بودند و یا مورد تعذیب قرار گرفتند، وی نیز چندین سال زندانی بود.

محمد مظفرخان مروت:

از فعالین حرکت مشروطیت و روشنگری در افغانستان بود. نامبرده در بنو که از مربوطات ضلع و تحصیل لکی مروت است، در قریه‌یی به نام «سمندر تترخیل» چشم به جهان گشوده است. پدرش جعفرخان نام داشت. وضعیت زنده‌گی خانواده اش از نظر مالی و اقتصادی در حد متوسط بود. به قبیله تترخیل مروت ارتباط داشت و در یادداشت‌های قلمی اش نام خویش را چند بار «مظفرخان تترخیل» نیز ذکر نموده است. تعلیمات ابتدایی را در نزدیک قریه خویش «غزنی خیل» آموخت و صنف دهم (متراک) را در لکی مروت به پایان رساند. برای ادامه تحصیلات به شهر لاهور رفت و در مشن کالج لاهور در حدود سال‌های ۱۹۰۰ الی ۱۹۰۳ م. سند لیسانس دریافت کرد. بعد از تکمیل تحصیلات خویش مصروف تدریس در «کورنمنت های سکول نمبر یک» بنو بود. به اثر تشویق داکتر عبدالغنی خان که در آن زمان مدیر اسلامیة کالج لاهور بود، به خاطر خدمت به ترویج تعلیمات عصری به کابل آمد و در پهلوی تدریس علاقمند عضویت حرکت مشروطیت نیز شد. سپس زندانی و در زندان چشم از جهان بست. (انخو، ۱۳۷۱: ۲۸-۳۵)

داکتر عبدالغنی خان می‌نویسد، در سلسله مشروطیت هفت تن از افغانان فوراً کشته شدند، شصت تن نیز محبوس گردیدند. در این جمع من و چهار تن هندی نیز شامل بودند: ۱. برادر بزرگم مولوی نجف علی خان ۲. برادر کهترم محمد چراغ. ۳. محمد حسین خان لیسانس علیگره و ۴. مظفر خان لیسانس اسلامیة کالج لاهور که متأسفانه به اثر کولورا در زندان وفات یافت. (Ghani, ۱۹۸۹: ۲۰۲ - ۲۰۳)

مظفر خان مروت نویسنده و شاعر نیز بود و اشعاری از وی باقی مانده است.

حافظ عبدالقیوم:

از جمله اعضای مشروطیت اول بود. «پسر حافظ جی نورمحمد مجذوب ولد ملا جانداد توخی که شخص باذوق و شاعر بود، نیز در شیرپور محبوس گردید. چون پدرش در جمله جمعیت حفاظ سردار نصرالله خان نائب السلطنه بود و نزدش منزلتی داشت، بعد از دو سال از حبس رها گردید.» (حبیبی، ۱۳۶۳: ۴۰-۴۱)

لعل محمد خان:

از اولین قربانیان نهضت مشروطیت افغانستان بود. «پسر خان محمد خان کابلی خزانه دار سابق که در جمله غلام بچه گان خاص بود و در جلال آباد با سه تن مشروطه خواهان دگر به دست درباریان اعدام گردید. (پنستونیار، ۱۳۵۱: قسمت ۳) (حبیبی، ۱۳۶۳: ۵۲)

میرزا عبدالرازق خان:

از جمله میرزایان خوش خط، لایق و ظریف بود. ساکن چهارسوق حمام نو شهر کابل، پسر خاله میرزا عبدالرؤف خان نائب کوتوال کابل بود که تا آغاز حکومت امانی در شیرپور زندانی بود.

سعدالله خان الکوزی:

از جمله اعضای سر به کف مشروطیت اول و از اولین قربانیان این نهضت توسط امیر حبیب الله خان بود. فرزند احمد جان تاجر و برادر مولوی محمد سرور واصف بود. در ۱۳۲۷ ق. در روزی که واصف را به دهن توپ بستند، وی را نیز در همان روز به دهن توپ بستند و کشتند.

عبدالقیوم خان الکوزی:

وی فرزند کاکای مولوی محمد سرور واصف و نام پدرش نور محمد بود. در روز اعدام مولوی واصف با وی در یک روز به دهن توپ بسته و کشته شد.

عبدالرحمن خان:

وی کاکای مولوی محمد سرور واصف بود. بعد از سرکوب اعضای جنبش مشروطیت در سال ۱۳۲۷ ه.ق. در شیرپور زندانی شد و در همان محبس جان باخت.

مولوی عبدالمجید:

برادرزاده داکتر عبدالغنی و فرزند مولوی نجف علی بود. بعد از آنکه پدر و کاکایش افغانستان را ترک کرد، وی هنوز در کابل به عنوان معلم در افغانستان کار می کرد و حتی بعد از تقاعدش نیز در افغانستان می زیست.

حافظ احمدالدین:

از مهاجرین هندی و اولین مدیر مکتب حبیبیه بود، داکتر عبدالغنی بعد از وی به عنوان مدیر مکتب حبیبیه توظیف شده بود.

محمد حسین خان:

از جمله منورین هندی در جنبش مشروطیت افغانستان بود، این بخش

در جنبش روشنگران مشروطیت به نام «جان نثاران ملت» مسمی شده بود. گفته می‌شود که نیاکان محمد حسین خان از لوگر افغانستان به هندوستان آن زمان، مهاجرت کرده بودند. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۸۸)

فرزند این خانواده اورمپی افغانی (محمد حسین) از پوهنتون علیگره شهادت نامه لیسانس به دست آورد. چهار سال بعد از تأسیس مکتب حبیبیه در کابل، در سال ۱۹۰۷ م به افغانستان آمد و به حیث معلم تاریخ و جغرافیه این مکتب توظیف شد، در همین جا با مشروطه خواهان افغان آشنایی حاصل کرد. در سال ۱۹۰۹ م. (۱۳۲۷ ق.) با مشروطه خواهان دیگر در ۲۶ ساله‌گی در زندان ارگ محبوس و یازده سال تمام را در آن زندان بامشقت سپری کرد. در زندان قرآن کریم را حفظ نمود و به تفسیر دقیق آن پرداخت. زبان عربی را قبلاً در پوهنتون علیگره یاد گرفته بود. در ۱۲۹۸ ش. مدیر مکاتب ابتدایی وزارت معارف و در ۱۳۰۵ رئیس تدریسات آن وزارت شد. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۶۷-۶۸)

محمد حسین خان شخص دانشمندی بود، اما چنان‌چه استاد حبیبی می‌نویسد: «مولوی محمد حسین با شخصیت زمانه سازی با رژیم امانی موافقت داشت و کتاب «افغان بادشاه» را در مدح اوضاع دوره امانی به اردو نوشت، ولی هنگامی که در زمستان ۱۳۰۷ ش. حبیب الله بچه سقاو کابل را گرفت، وی مدیر جریده ارتجاعی «حبیب الاسلام» شد و انواع ناسزا به امان الله خان روا داشت. بعد از چند ماه از کابل گریخت و به هند رفت. چون در میزان ۱۳۰۸ ش. نادر خان کابل را گرفت و پادشاه شد، وی در جلندهر کتاب «انقلاب افغانستان» را به اردو نشر داد که سرایا مملوست به مدایح نادر خان و خاندانش خاندانش و تذمیم و تقبیح امان الله خان و رجال عصرش، و این هر دو اثر، اگر چه بی‌طرفانه نیست؛ ولی مشاهدات او را در ۲۵ سال زنده‌گانش در کابل حاویست که برای مؤرخان مدرک خوبی شده می‌تواند (با تر و

خشکی که در هر دو کتاب موجود است). در کابل ۷۵ کتاب و رساله را به زبان های فارسی، اردو، انگلیسی، پشتو نوشت که ۱۳ جلد از آن در نصاب تعلیمی وزارت معارف چاپ گردیده و ۱۸ جلد را به امان الله خان تقدیم داشته... باقی هم در هند مطبوع یا نا مطبوع بوده است.» (حبیبی، ۱۳۶۳: ۶۸-۶۹)

وی نویسنده ناول «جهاد اکبر» است، که گفته می شود اولین ناول به زبان دری در افغانستان است. چاپ اثر متذکره در سال ۱۲۹۸ ه.ش. در مجله «معرف معارف» ارگان نشراتی وزارت معارف آغاز شده و در چندین شماره به نشر رسیده است.

طبع شاعرانه نیز داشت و اشعاری از وی چاپ و نشر گردیده است.

جوهرشاه خان غوربندی:

وی نیز از اولین قربانیان جنبش مشروطیت بود. به قول پوهاند هاشمی «پسر گوهر خان و از جوانان رشید وطن دوست بود... بعد از آن که پلان مشروطه خواهان توسطه راپور دهنده گان به امیر رسید و گیر و گرفت مشروطه خواهان آغاز گردید، او برای تحقیق این امر به عنایت الله خان به کابل نوشت که واقعیت امر را دریافت کند، همان بود که نتیجه این معلومات توسط عبدالعلی نورستانی ناظر معین السلطنه به حضور امیر در جلال آباد فرستاده شد... در اسناد آمده است که به سردار محمد هاشم خان «سرسروس» و میرزا عبدالرشید خان که سنگین دل و قسی القلب اند، امر شد که متهمان را در جلال آباد تحت شکنجه قرار دهند. دوشبانه روز غلام بچه ها جزای جسمی دیدند. دونفر یکی جوهرشاه خان و دومی آن بادشاه میرخان با وجودی که در حال مرگ بودند، اعتراف نکردند.... در نتیجه جوهرشاه خان و لعل محمد خان را

جانب ریگ شاه مردخان برده در حوالی توپ چاشت به فیر تفنگچه به قتل رسانیدند. بر جوهرشاه خان پانزده مرمی فیر شد و بر زمین افتاده جان داد، ولی لعل محمد خان که دو مرمی گلوله خورده بود، صدا زد که نمرده است. در این اثنا عطا محمد برادرش نزدیک او رفته و یک فیر دیگر به شقیقه او نموده و گفت که اکنون مرد، دیگر بالایش فیر نکنید.» (هاشمی، ۱۳۸۰: ۱۷۰-۱۷۲)

پوهاند هاشمی به اساس اسناد سری ارشیفی اندیا آفس لندن در پانویس صفحه (۱۷۰) اثر یاد شده اش می نویسد. «پوهاند حبیبی می نویسد که در همان روز اول در جلال آباد در داخل دربار به امر امیر به فیر به تفنگچه اعدام گردید، در حالی که اسناد سری ارشیفی اندیا آفس لندن، کشته شدن او را بعد از شکنجه های شدید چند روزه تذکر می دهد.

استاد حبیبی می نویسد: «دیپلوم انجیر محمد اکرم پرونتا (محصل افغانی در آلمان و بعد از آن وزیر فواید عامه ۱۳۲۹ ش.) گفت: که در ایام تحصیل در برلین در حدود ۱۳۰۲ به دیدار شجاع الدوله خان غوربندی مقیم برلین رفتم. به میز اتاقش عکس جوانی دیده می شد. من پرسیدم که این کیست؟ شجاع الدوله گفت: عکس کاکایت جوهرشاه شهید است. مردی که در اولین نهضت مشروطه خواهی قربانی گردید، ولی من با این انگشت خود (اشاره به انگشت شهادت دست راست) انتقام خون او را از امیر گرفتم.

مشهور است که قاتل امیر حبیب الله در کله گوش لغمان همین شجاع الدوله از غلام بچه گان فعال دربار بود.» (حبیبی، ۱۳۶۳: ۵۳)

محمد عثمان خان پروانی:

فرزند محمد سرور خان پروانی و از غلام بچه گان خاص دربار و همچنان یکی از اعضای فعال مشروطیت اول بود. پدرش از اشخاص سرشناس و از ارکان دربار امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمن خان بود.

در هنگام آغاز سرکوب مشروطه خواهان با رفیق دیگرش محمد ایوب خان پوپلزی می خواستند به هندوستان بروند و سرگذشت مشروطه خواهان افغان را از طریق جراید آن جا به جهانیان برسانند، در وقت رفتن از جلال آباد، در راه دستگیر و در جلال آباد با رفیق دیگرش به دهن توپ بسته شدند. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۶۱ - ۲۶۲) (حبیبی، ۱۳۶۳: ۵۳)

محمد ایوب خان پوپلزی:

وی هم از اولین قربانیان در جنبش مشروطیت افغانستان است. پدرش تاج محمد خان پوپلزی ساکن کوچه یحیی خان بازار کابل در قندهار است، که این شخص با سردار ایوب خان به هند فرار شد. و بعداً دوباره به وطن برگشت، فرزندش که پدرش نام وی را به افتخار غازی محمد ایوب خان، محمد ایوب گذاشته بود، زمانی هم سرحددار چخانسور بود. بعد از آن غلام بچه دربار امیر حبیب الله خان شد. در جرگه مشروطه خواهان شامل و بعد از آن که سرکوب مشروطه خواهان آغاز یافت، هنگامی که می خواست، با رفیق دیگرش محمد عثمان خان پروانی از جلال آباد به سوی هند به خاطر نشر سرگذشت مشروطه خواهان افغانستان در جراید خارجی برود، در علاقه مومند دستگیر و در جلال آباد به توپ بسته شد. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۵۳) (هاشمی، ۱۳۸۰:

مولوی عبدالرؤف خان خاکی قندهاری:

فرزند مولوی عبدالرحیم و نواسه علامه حبیب الله (محقق قندهاری) در سال ۱۲۶۷ ه.ق. در شهر قندهار چشم به جهان گشوده است. پدرش مولوی عبدالرحیم در زمان سلطنت امیر شیرعلی خان به شهرت رسید. امیر برای وی در قصر بالاحصار مکانی تخصیص داد و وی را به صفت استاد فرزند و ولیعهد خود توظیف کرد. در جنگ میوند از سردار محمد ایوب خان و مجاهدان جنگ میوند حمایت کرد، در جنگ‌های ایوب خان و عبدالرحمن خان نیز از سردار ایوب خان حمایت کرد و بعد از شکست آن غازی، عبدالرحمن خان برای سرکوب مخالفان خود و طرفداران سردار ایوب خان اقدام کرد. مولوی عبدالرحیم اخونزاده به خرقة شریفه پناه برد، ولی عبدالرحمن خان خلاف عرف مذهبی آن دوران، وی را به زور از خرقة شریفه خارج نموده و وی را به دست خود کشت. (هوتک، ۱۳۸۲: ۳۲-۳۵)

مولوی عبدالرؤف دروس ابتدایی را از پدرش آموخت، در زمان کشتن پدرش بیرون از قندهار بود و مجبور به تبعید شد. در ۱۳۰۰ ه.ق. به وساطت قاضی القضاة سعدالدین خان و سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله به دربار امیر عبدالرحمن خان خواسته شد و به حیث ملای حضور و مدرس مدرسه شاهی توظیف گردید. در زمان امیر حبیب الله خان نیز به همین وظیفه ادامه داد. امیر به وی احترام خاص قایل بود.

مولوی در سه زبان عربی، فارسی و پشتو نویسنده، شاعر و ادیب بود. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۱۰)

از آثار تألیف شده وی می‌توان از این‌ها نام برد.

خرد نامه امیری، سلامنامه، تفسیر آیات الهود من کلام الملک الودود،

تفسیر افغانی، رساله مصافحه، افغانستان، تفسیر سورة حشر، رد بر یک حصه ناسخ التواریخ سپهر مستوفی و آثار دیگر.

وی از پیشگامان ژورنالیزم افغانستان است. مولوی عبدالرؤف خاکی در تأسیس انجمن «سراج الاخبار افغانستان» و بعداً جریده «سراج الاخبار افغانستان» تلاش فراوان کرد، متأسفانه تنها یک شماره آن به تاریخ پانزدهم ذیقعدة الحرام سال ۱۳۲۳ ه.ق. مطابق (۱۱ جنوری ۱۹۰۲) نشر شد.

تأسیس «انجمن سراج الاخبار افغانستان» و نشر جریده «سراج الاخبار افغانستان» اولین اقدام منسجم روشنگران افغانستان بود. قبل از آن که جنبش متذکره به فعالیت آغاز نماید، تأسیس این چنین جریده‌یی از اولین اقدامات با ارزش آن‌ها به‌شمار می‌رفت. متأسفانه اولین شماره جریده متذکره، آخرین شماره آن نیز شد و به مداخله و اشاره استعمار انگلیس از نشر باز ماند.

این که آیا مولوی عبدالرؤف عضویت نهضت مشروطیت را نیز داشت، یاخیر؟ صحبت زیاد صورت نگرفته است. به هر صورت با تأسیس انجمن و جریده متذکره جرقه‌های فکری یک حرکت روشنگری را در آنزمان به وجود آورد که در حرکت‌های بعدی بی تأثیر نبود.

به اساس یادداشت پوهاند هاشمی، میرسیدمحمد قاسم خان که از مؤسسان مشروطیت اول بود، به وی در جواب یک سؤال به صورت تحریری چنین جواب ارائه داشته است:

«حینی که تحریری از میر صاحب معلومات گرفتم، به قلم خودشان نوشته که مولوی عبدالرؤف خان، مولوی عبدالرب خان و مولوی عبدالواسع خان هر سه نفرشان از جمله مشروطه خواهان بودند» (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۶۹)

مولوی عبدالرؤف به تاریخ ۱۵ شوال ۱۳۳۳ هـ.ق. (۱۲۹۴ ش.) به اثر و با داعی اجل را لبیک گفت.

محمود طرزی در شمارهٔ همین روز «سراج الاخبار» خبر مرگ وی را به نشر می‌رساند و وعده می‌سپارد که در شمارهٔ آینده این جریده در مورد شخصیت و آثارش به صورت مفصل خواهد پرداخت و در شمارهٔ آینده این وعدهٔ خویش را عملی می‌سازد و نوشتهٔ مفصلی زیر عنوان «یک خسارهٔ تأسف‌آور علمی» در جریدهٔ وزین سراج الاخبار انتشار می‌یابد.

مولوی عبدالواسع:

مولوی عبدالواسع قندهاری فرزند ارشد مولوی عبدالرؤف خاکی قندهاری و از علما و فقه‌های مشهور کشور بود. پدرش نیز از علمای به‌نام افغانستان و مدیر و سرمحرر جریدهٔ سراج الاخبار افغانستان بود که می‌توان آن‌را به عنوان ارکان فکری و نشراتی اولین نهضت مشروطیت افغانستان به حساب آورد.

مولوی عبدالواسع در حدود سال ۱۲۹۰ هـ.ق. در قندهار دیده به جهان گشود. تعلیمات ابتدایی را نزد پدر دانشمندش آموخت. استاد عبدالحی حبیبی در یکی از مقالات خویش، وی را «شهید راه قانون» می‌داند و در موردش می‌نویسد که ایشان در علوم نقلی و عقلی اسلامی استاد و نویسندهٔ ورزیده و نقادی بود. به زبان‌های عربی و فارسی و پشتو شعر می‌سراید، حافظ قرآن عظیم‌الشان بوده و دارای تألیفات نیز می‌باشد. در احادیث، فقه و در علوم ادبی و بلاغی، منطق هیئت، ریاضی، اصول فقه و صرف و نحو عربی مدرس ورزیده و استاد منقد بود. در تدریس شیوهٔ کوتاه مخصوص به خود را داشت و برای

شاگردان بسیار مفید و آموزنده بود. متون کوتاه و مهم هر علم را در زمان کوتاه به شاگردانش می‌آموختاند. (حبیبی، ۱۳۶۰ ش: ۴)

بعد از آن که از قندهار به کابل آمد، با حلقه‌های علمی و فکری پایتخت از نزدیک آشنایی به هم رساند و همکار این حلقه‌های فکری و سیاسی شد. در جرگه جوانان پایتخت، این‌ها به این نتیجه رسیدند که به عوض نظام استبدادی شاهی، برای برپایی یک نظام مشروطه تلاش و مبارزه باید نمود. وی به این نظر بود که در اسلام حکمروایی مطلق و موروثی وجود ندارد.

نام مولوی عبدالواسع در صف نخستین مبارزان جنبش مشروطه افغانستان در پهلوی نام پدر دانشمندش مولوی عبدالرؤف خان و برادرش مولوی عبدالرب ذکر گردیده است. میر صاحب نام وی را در جمله زندانیان شیرپور ذکر کرده است: «دونفر از پسران عالم متبحر مولوی عبدالرؤف اخندزاده قندهاری که هر یک به نوبه خود از علمای برازنده بودند، یعنی مولوی عبدالواسع آخندزاده و مولوی عبدالرب آخندزاده، اولی در دوره اغتشاش اعدام گردید. ایشان بر علاوه علمیت، مردان خطیب و دلیری بودند، که در نهضت مشروطه در شیرپور محبوس گردیدند و اما امیر حبیب الله خان شهید هر دو را به احترام مقام علمی پدرشان بعد از چند ماه، مورد عفو قرارداد، آن‌ها نیز قیادت یک دسته از مشروطه خواهان را به عهده داشتند.» (پنستونیار، ۱۳۵۱: ۲)

مولوی عبدالواسع آخندزاده در جنگ استقلال افغانستان شرکت داشت و در این جنگ از خود بیرق داشت. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۲۷)

بعد از جنگ استقلال، در دولت امانی روند تهیه و ترتیب قوانین و نظامنامه در عرصه‌های مختلف آغاز گردید. مولوی عبدالواسع در این روند نقش عمده داشت. او توظیف شده بود که قوانین و نظامنامه‌ها

را با شریعت اسلامی و فقه حنفی تطبیق نماید. تمامی نظامنامه‌هایی که بعد از سال ۱۲۹۹ هـ.ش. در جریان حکومت امانی ترتیب و به نشر سپرده شده است، در آخر آن امضای «خادم العلماء محمد عبدالواسع قندهاری» دیده می‌شود. این قوانین در آن زمان از سوی علمای الازهر نیز قابل ستایش دانسته شده بود، سلسله این قوانین که جلد اول آن بخش حقوق و قسمت دوم آن مسایل جزا را در بر دارد و مقدمه آن به امضای اعلیحضرت امان الله خان مزین شده، در اخیر آن چنین می‌خوانیم: «المؤلف خادم العلماء محمد عبدالواسع قندهاری عفی عنه سنه ۱۳۴۰ قمری». این اثر در سال ۱۳۰۰ هـ.ش. در مطبعه سنگی کابل به طبع رسیده است. (حبیبی، ۱۳۶۰: ۷)

مولوی عبدالواسع دارای تألیفات دیگری نیز است، مانند:

- تفسیر نود و نه قاعده فقهیه
- حکمت اسلامی، که نسخه خطی آن به خط سید محمد ایشان الحسینی در آرشیف ملی محفوظ می‌باشد. (هوتک، ۱۳۸۲: ۴۷)
- حکومت اسلامی
- تفسیر سوره فاتحه و بقره

مولوی عبدالواسع اولین رئیس «مرکه د پشتو» نیز بود که در سال ۱۳۰۱ هـ.ش. (۱۹۲۲ - اکتوبر) در کابل تأسیس گردید. در سال ۱۳۰۱ به حیث رئیس محاکمات تعیین گردید. به اساس یک سو تفاهمی در سال ۱۳۰۳ هـ.ش. زندانی و بعد از دو سال از حبس رها گردید، بعد از حبس به قندهار رفت. در ختم سلطنت امانی و آغاز اغتشاش در افغانستان، به طرفداری امان الله خان فتوایی صادر کرد. به اثر همین فتواها وقتی که اغتشاشیون در جوزای سال ۱۳۰۸ قندهار را نیز تصاحب نمود، مولوی مذکور را گرفتار و به کابل فرستاد و در سیاست کابل به شهادت رسانده شد.

مولوی عبدالرب:

مولوی عبدالرب فرزند مولوی عبدالرؤف قندهاری و برادر کهنتر مولوی عبدالواسع در حدود سال ۱۲۹۵ ق. در قندهار متولد گردیده و زبان عربی و علوم اسلامی را از پدرش آموخت. از زمان امیر حبیب الله خان معلم دنیات و فلسفه اسلامی در مکتب حبیبیه بود، در جریان مشروطیت اول به زندان افتید و اما به زودی از زندان رها گردید. بعد از آن در توسعه معارف افغانستان خدماتی انجام داد، عضو شورای معارف و مدیر دارالمعلمین و مکاتب ابتدائیه بود.

بعد از وفات پدرش در سال ۱۳۳۳ ق. مولوی عبدالرب به عنوان ملای حضور نیز توظیف شد و در آخرین سفری که امیر حبیب الله خان به جلال آباد داشت و بعداً در کله گوش لغمان کشته شد، در همان شب مولوی عبدالرب نیز به اثر مریضی محرقه در شهر جلال آباد وفات نمود. (۱۸ جمادی الاول: ۱۳۳۷ هـ.ق. ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ م.) امان افغان در اولین شماره خویش در باره وفات وی زیر عنوان «وفیات الاعیان» نوشت: «درهمین ایام انقلاب انجام برای ماضیعات دیگری هم رسید که قلم با اشک‌های روان تذکار حسرت بار رحلت ابدی شان را بر زبان اظهار می‌دارد.

۱. جناب مستطاب (مولوی عبدالرب خان) مدیر مکاتب ابتدائیه و دارالمعلمین و ملای حضور اعلیحضرت شهید که در مکتب حبیبیه و مکاتب ابتدائیه خدمات نمایانی انجام داده بود، به‌مرض محرقه در جلال آباد گرفتار و آخر سرسام شده، به‌رحمت حق پیوستند (إنا لله وإنا الیه راجعون) حقیقتاً یک ضایعه بزرگ علمیهست. بازماندگان محترم شانرا تعذیت و تسلیت می‌دهیم...» (امان افغان، ۱۲۹۸: ۱۰)

از تألیفات مولوی عبدالرب می‌توان از این آثار نام برد:

- سراج العقاید (در چهار جلد برای صنوف پنجم مکاتب ابتدائیه)
- دنیات (در چهار جلد برای مکاتب)
- رساله اطاعت اولوالامر
- سراج القضاة
- مقدمه فلسفه
- سراج السیر در سیر نبوی
- سراج الفقه (حبیبی، ۱۳۶۳: ۳۰)
- سراج الاحکام (هوتک، ۱۳۸۲: ۶۹)

میرزا محمد حسن راقم اچکزایی:

نامبرده از چهره‌های سرشناس فرهنگی و ادبی حرکت مشروطیت افغانستان به شمار می‌رود. اشعار وی در سراج الاخبار افغانیه به‌نشر رسیده است. در جریان سرکوب اعضای مشروطیت اول محبوس و تا آخر سلطنت امیر حبیب الله خان در ارگ زندانی بود. به قول پوهاند هاشمی «او از اچکزایی‌های شهر کابل بود و در کوتوالی وظیفه میرزایی داشت. راقم میرزای خوشنویس و شاعر بود.» (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۸۷)

ملا عبدالحق ارغندیوال:

از جمله مشروطه خواهان و از علمای عصر خویش بود. پوهاند هاشمی نام وی را قاضی عبدالحق سلیمانخیل ذکر می‌نماید. پدرش عبدالعزیز خان و در ۱۲۸۹ هـ.ق. در ارغنده سفلی چشم به جهان گشوده است، تعلیمات علوم دینی را آموخت. ابتدا در کشک هرات به حیث قاضی و بعداً به حیث معلم دینیات در مکتب حبیبیه توظیف شد. در ۱۳۲۷ ق در مسأله مشروطه خواهان راهی زندان شیرپور شد. در اوایل حکومت

امانی از حبس رهایی حاصل کرد و دوباره به حیث معلم مقرر شد. بعد از آن به ترتیب عضو دارالتألیف، معلم مکتب حبیبیه، معلم مستعجله، معلم دارالمعلمین و معلم مکتب قبایل شد. در ۱۳۱۸ ش. به عمر ۶۵ ساله گی چشم از جهان پوشید. دارای تألیف ذیل است: کتب درسی دینیات، حکایت عصر امانیه، ظهورالامان، اخلاق اسلامیه، صرف عربی وغیره. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۶۸-۲۶۹)

عبدالغیاث خان:

فرزند مستان شاه کابلی است که پدرش شاعر صاحب دیوان است. پوهاند حبیبی نام وی را میرزا غیاث الدین و پوهاند هاشمی، میر غیاث الدین خان کابلی ذکر کرده است. وی در جریان سرکوب نهضت مشروطه با دو برادرش در شیرپور محبوس بود و تا آغاز سلطنت امان الله خان در آن جا محبوس ماند.

مولان خان:

وی از منوران بدخشان و از جمله اعضای مشروطه خواهان بود و برادر بزرگ فرقه مشر اکلیل خان بود. وی نیز از جمله محبوسین زندان شیرپور بود که در آغاز سلطنت امانی از حبس رهایی یافت. با برادرش محمد اکلیل فرقه مشر مزار در اغتشاش ۱۳۰۸ در ده دادی مزارشریف به حکم گماشته گان سقوی کشته شد. (پنستونیار، ۱۴۰۱: قسمت اخیر)

ملا فیض محمد کاتب:

از جمله رجال برجسته دوران امیر حبیب الله خان به شمار می رود،

مؤرخ مؤرخ و واقعه‌نویس دربار امیر مذکور نیز بود. فیض محمد کاتب در جنبش مشروطیت اول کشور نیز نقش داشت. فرزند سعید محمد و نواسه خداداد، باشنده ولایت غزنی بود. در سال ۱۲۸۹ هـ.ق متولد گردیده. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۴۲)

به اساس راویتی از میرسید محمد قاسم: «مرحوم ملا فیض محمد هزاره محرر سراج التواریخ که شخصی فاضل، ادیب و روشنفکر بود، نیز در جمله جوانان با شهامت نهضت مشروطه در شیرپور محبوس گردید، اما از سبب این که حبیب الله خان از زمان سرداری او را دوست می‌داشت، بعد از مدت کمی رها گردید.» (پنستونیار، ۱۳۵۱: قسمت اخیر، ۲-۴)

آثار فیض محمد کاتب این‌ها اند:

سراج التواریخ (در پنج جلد)، فیضی از فیوضات، تاریخ حکمای متقدمین، تذکره انقلاب و نسب نامه افغان.

«در سنه ۱۳۰۸ ش. بچه سقاو فرمانی به نام زعمای شیعی کابل: محمد علی جوانشیر چنداولی و قاضی شهاب و خلیفه محمد حسین و استاد غلام حسن و فیض محمد صادر نمود، تا به دایزنگی رفته و از مردم هزاره به نامش بیعت ستانند. چون مردم هزاره تغلب بچه سقاو را نپذیرفتند و این گروه بدون اخذ بیعت به کابل باز گشتند، بچه سقاو به خشم آمد و برای سرزنش امر لت و کوب این بیچاره‌گان را داد، که فیض محمد از این ضرب موخش مریض گشت و از همین رنج در کابل جان سپرد، در حالی که در حدود پنج هزار صفحه چاپی و نا چاپ را در تاریخ مملکت نوشته و در جنبش مشروطیت و پیشهء نویسندگی زحمت‌ها دیده و به مشقت لت و کوب و حشیانه جان به جان آفرین سپرده بود. (چهارشنبه ۱۶ رمضان ۱۳۴۹ ق. ۱۳۰۸ ش.). (حبیبی، ۱۳۶۳: ۴۶)

فیض محمد کاتب هزاره، با آن که به اساس دستور شاه تاریخ نبشته، ولی با مهارت در جریان تشریح حوادث واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی آن دوره را نیز به خوبی در تاریخش گنجانید است. نامش در جمله مؤرخان معاصر کشور ماندگار خواهد ماند.

سردار عبدالرحمن:

نام وی در فهرست اعضای مشروطیت اول درج است. پسر سردار عبدالوهاب خان واز نواده‌گان سردار پاینده خان بارکزی بود. در سال ۱۲۴۹ هـ.ش. در فراه تولد یافته. پدرش سردار عبدالوهاب خان از طرفداران سردار محمد ایوب خان و در جریان نبرد میوند از طرف او والی هرات تعیین شده بود. زمانی که در جنگ قندهار ایوب خان از عبدالرحمن خان شکست خورد، با تعداد زیادی از طرفدارانش به ایران پناه برد. سردار عبدالوهاب خان نیز در همین جمع شامل بود.

سردار عبدالرحمن و برادرش سردار حبیب الله که با پدر یکجا بودند، در آن جا به تحصیلات خویش ادامه دادند و بعداً عازم هند بریتانوی شدند. در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان این خانواده دوباره به کابل برگشت. سردار عبدالوهاب خان به عنوان امین المکاتیب تقرر حاصل نمود و فرزندانش سردار عبدالرحمن و سردار حبیب الله در قطعات اردوی شاهی به حیث قومندان‌ها به کار آغاز نمودند. در جریان سرکوب مشروطه خواهان، این دو برادر نیز زندانی گردیدند. گفته شده است، که این دو برادر نیز جزء همان گروه ده نفری بودند، که شهزاده امان الله خان عضویت آن را داشت. این دو برادر به اساس شناخت با خانواده سلطنتی، زودتر از حبس رها شدند. پدرش نایب الحکومه بلخ شد و عبدالرحمن نیز با وی به بلخ رفت. بعد از حادثه کشتن امیر حبیب الله خان و به قدرت رسیدن امان الله خان به کابل آمد و در

اولین کابینه‌ء او به حیث وزیر معارف تقرر حاصل نمود، دورهٔ وزارتش کوتاه بود و متعاقب آن به حیث سفیر به هندوستان عزام شد. در جریان جنگ استقلال یا جنگ سوم افغان - انگلیس، حکومت هند بریتانوی وی را تحت الحفظ از دهلی به پشاور روان کرد و بعداً به کابل آمد. بعد از جنگ استقلال به حیث مستشار وزارت خارجه توظیف شد. بعداً به عنوان رئیس تنظیمیهٔ فراه و چخانسور تقرر حاصل کرد. سه سال بعد استعفی داد و به کابل آمد. در جریان اغتشاش خانه اش در بوستان سرای به تاراج رفت و خودش زندانی شد. بعد از اغتشاش در آغاز سلطنت محمد نادر شاه به فراه رفت، هر چند از وی خواسته شد تا دوباره به وظایف دولتی برگردد، ولی نپذیرفت در سال ۱۳۱۴ هـ.ش. در همان جا وفات یافت. او صاحب دیوان اشعار و آثار علمی بود؛ ولی با تأسف که در وقت تاراج خانه اش در زمان اغتشاش، آن آثار نیز به یغما رفت و نابود شدند.

به قول پوهاند هاشمی، عبدالرحمن در فن عکاسی مهارت خاص داشت و از اولین کسانی بود که بعد از بریتانیایی‌ها، فن عکاسی را به کابل آورد. (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۷۲)

اندک اشعاری از او به چاپ رسیده است. در سراج الاخبار نیز شعرهای وی به نشر رسیده است.

سردار عبدالحبیب خان:

برادر سردار عبدالرحمن و فرزند سردار عبدالوهاب خان بود. وی نیز در حرکت مشروطیت اول سهم داشت. مدت کوتاهی با برادرش محبوس شد؛ ولی به خاطر شناخت با خانوادهٔ شاهی از حبس رهایی یافت. بعد از به دست آوردن استقلال سیاسی در اولین کابینهٔ حکومت اعلیحضرت امان الله خان به حیث وزیر معارف به کار پرداخت.

تاج محمد بلوچ:

تاج محمد خان بلوچ پغمانی از روشنگران مشروطه خواه فعال بود. اصلاً از ده ارباب پغمان و فرزند علی محمد خان و نواسه ناظر عبدالوهاب خان بود، در بخارا چشم به جهان گشوده است. پدرش در آن جا با امیر عبدالرحمن خان به سر می برد. هنگامی که امیر عبدالرحمن خان به کابل آمد، آن ها نیز وارد کابل شدند. از قاضی سعدالدین بارکزایی دروس علوم مروجہ را فرا گرفت و در داغمه خانۀ بالاحصار کابل به حیث تحویلدار اجرای وظیفه می نمود. وی شامل حرکت سیاسی مشروطه خواهان شد و رئیس یکی از جرگه ها بود، در جریان سرکوب اعضای این نهضت در ارگ کابل محبوس شد. در این رساله به روایتی از سیدمیر قاسم خان آمده که وی نسبت به شناختی که با ملا منہاج الدین و عبدالحق داشت و آن ها را پور موضوع را به امیر داده بودند، محبوس نگردید، زیرا اسم او را قلم اندازی کرده بودند. سبب حبس او در اواخر ۱۳۳۷ هـ.ق. مکتوب های تهدید آمیزی بود که به نام امیر و برادرش نوشته شده بود.

شادروان غبار نام او را در لست محبوسان مشروطیت آورده است. به گفته وی برادر تاج محمد خان بلوچ، محمد شریف که مخالف سرسخت سیاسی برادر و حرکت مشروطیت بود، آن نامه یی را که مشروطه خواهان نوشته و همه امضا نموده بودند، تا اعضای این حرکت باید به اساس ضرورت وقت، مسلح باشند، این نامه به تاج محمد خان بلوچ سپرده شده بود، تا وی آن را محفوظ بدارد، برادر متذکره اش این نامه را از یادداشت ها و کاغذهای وی به دست آورده، به امیر سپرده بود.

بعد از حبس، به کمک خانم سردار نصرالله خان به حیث مدیر گمرک اندخوی تقرر حاصل نمود. در مسأله و قضیهء فیر شور بازار بر امیر،

وی دوباره محبوس گردید و با آغاز سلطنت امانی از جیس رها شد. در سلطنت امانی، حاکم دولت آباد بلخ و مدیر خارجه قطغن و هرات بود. به درجه جنرالی رسید و در حدود ۱۳۰۶ ش. در فراه قومندان قوای افغان مقرر شد که یک مفرزه هزار نفری اشتر سواران مسلح بلوچ را در چخانسور تشکیل داد، تابه اشاره مرکز، در وقت ضرورت شبانه بر بندر گوادر در ساحل بلوچستان تاخته بتواند، ولی این امر به سبب اغتشاش داخلی صورت نگرفت. بعد از سقوط دولت امانی در کابل بود، چون از عناصر طرفدار امان الله خان و ضد انگلیس بود، چند روز بعد از جلوس محمد نادر شاه در ۱۳۰۸ ش. (مطابق ۱۹۲۹ م.) گرفتار و اعدام گردید. (حبیبی، ۱۴۶۳: ۳۸-۳۹) (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۶۲-۲۶۴)

اکبر خان لعلپوری:

میرسید قاسم خان در این رساله نام اکبر خان لعلپوری را در رابطه به یکی از مربوطین وی ذکر کرده که عضو حرکت مشروطیت بود، با تاج محمد خان بلوچ در یک حلقه بود و بسیار فعال نیز بودند، چون با ملا منہاج الدین و عبدالحق آشنایی داشتند. نام‌های شان درج آن فهرستی نگردید، که آن‌ها به امیر دادند.

اکبر خان از خوانین مشهور قریه لعل پور ننگرهار بود. لعل پوره قبلاً علاقه داری مربوط اولسوالی مومندره بود، ولی بعداً به عنوان یک اولسوالی جداگانه شامل تشکیلات اداری آن ولا گردید. مادر سردار غازی محمد ایوب خان دختر سعادت خان بود. اکبر خان فرزند نوروز خان و نواسه سعادت خان است.

ملا منهاج الدین:

ملا منهاج الدین مربوط شینوار ولایت مشرقی آن زمان بود. معلم شهزاده محمد کبیر خان فرزند امیر حبیب الله خان بود. وی از جواسیس امیر و لست مفصل مشروطه خواهان را به او داد، چون خود را شامل نهضت مشروطه ساخته بود، لست‌های آن‌ها را فراهم ساخت. به گفته غبار امیر آن همه لست طویل را یعنی فهارس مفصل تمام اعضای جمعیت را در بخاری سوزانید و گفت: اگر همه این مردم را بکشیم عالمی برپاد خواهد شد. با آن که وی به خاطر این عمل مورد خشم و نفرت روشنفکران قرار گرفت، اما نظر به شخصیت زمانه سازش و حفظ روابط با منابع استخباراتی، در دوره امانی هم برجای ماند و در سنه ۱۲۹۹ ش. مدیر جریده «ستاره افغان» چاریکار شد، ولی به اثر احتجاج مشروطه خواهان تازه از بند رها شده، وزیر معارف محمد سلیمان خان او را موقوف ساخت. بعد از آن به مخبری سمت قطغن و بدخشان فرستاده شد. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۲۰)

عبدالحق:

نام وی را میرسید قاسم خان از جمله مخبرین حکومت ذکر کرده است، که وی نیز با ملا منهاج الدین یکجا لست مشروطه خواهان را به امیر حبیب الله خان سپرده بود.

بابا عبدالعزیز:

عبدالعزیز الکوزی قندهاری که به (بابا عبدالعزیز یا بابا جان) نیز شهرت داشت، از چهره‌های برجسته مشروطیت اول به‌شمار می‌رود. وی در ۱۲۶۶ ه.ش. در غزنی چشم به جهان کشود. پدرش میرزا

عطا محمد الکوزی قندهاری در آن زمان سررشته دار مالی (مستوفی) غزنی بود.

به اساس روایتی از میرصاحب در این رساله «عبدالعزیز خان قندهاری که از جوانان فهیم و با درایت و صریح اللهجه بود، بنا بر تصادف از قلم افتاده، در نهضت اول مشروطه محبوس نگردید. آن جوان دلیر و پرشور در نهضت دوم مشروطه نیز شامل بود، که درین مرتبه محبوس شد. در عصر اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید که مدیر مطبوعات وزارت خارجه بود، در جمله محبوسین سیاسی سالها در محبس سرای موتی و دهمزنگ زندانی بود. تا این که در سال ۱۳۲۵ رها گردیده، به قندهار رفت و در آن جا به حبث رئیس بلدیة شهر قندهار انتخاب گردید.» (پنستونیار، ۱۳۵۱: ۲-۴)

نام بابا عبدالعزیز به عنوان یکی از ژورنالیستان پیشگام کشور نیز مطرح است. همکار محمود طرزی در سراج الاخبار بود و به حیث مصحح جریده کار می کرد. در شروع حکومت امانی به قندهار رفت و در جریده جدیداً تأسیس شده «طلوع افغان» همکار مولوی صالح محمد خان هوتک شد. در سال ۱۳۰۷ ش. سرمحرر و مدیر همین جریده تعیین گردید و تا پایان حکومت امانی به حیثیت مدیر آن باقی ماند. در میان مردم قندهار محبوبیت زیاد داشت و از همین سبب به وی لقب اعزازی «بابا جان» دادند. در دوران اغتشاش نیز نشرات مؤثر نمود و مردم را به حمایت از اعلیحضرت امان الله خان ترغیب کرد. در سفر آخری شاه امان الله، باوی تا شهر کویته همراهی کرد. (رفیع، ۱۳۵۷: ۲۱-۲۲)

با آن که بابا عبدالعزیز در دوران اغتشاش در زندان به سر می برد اما نام وی در مؤید الاسلام (جریده جانشین طلوع افغان در قندهار) به عنوان مدیر باقی مانده بود. بعد از اغتشاش نیز تا سال ۱۳۱۰ به

عنوان مدیر طلوع افغان کار کرد. (انخُور، ۱۳۶۵: ۱۹۷) و بعداً وظایف دیگری نیز ایفا کرد.

مجموع سال‌های زندان وی به گفته استاد رفیع به پانزده سال می‌رسید. (رفیع ۱۳۵۷: ۱)

عبدالعزیز بابا جان در سال ۱۳۴۵ در قندهار چشم از جهان بست.

ملا محمد اکبر قندهاری:

نام وی را میرسید قاسم خان در فهرست مشروطیت اول ذکر کرده، گفته است که شخص دانشمند و روشنفکری بود. در جریان تعذیب مشروطه خواهان در شیرپور زندانی شد و تا شروع سلطنت امانی در همان زندان محبوس ماند. استاد حبیبی در «جنبش مشروطیت افغانستان» نام او را از یادداشت‌های میر صاحب مرحوم آورده و ثبت نموده است.

شیرعلی خان بارکزی:

نام وی نیز به اساس یادداشت‌های میرسید قاسم خان در فهرست اعضای جنبش مشروطیت ثبت تاریخ گردیده است. از خانواده خوانین متنفذ چخانسور سیستان و عضو مشروطه خواهان بود. در سال ۱۳۲۷ق. در شیرپور محبوس شد و در شروع سلطنت امانی از زندان رهایی حاصل کرد.

نظام الدین خان ازغندیوال:

از غلام بچه‌های خاص امیر حبیب الله خان و از مشروطه خواهان صدیق بود. تا جلوس سلطنت امانی در ارگ محبوس ماند و بعد از آن

رها گردید. در عصر امانی مدیر وزارت امینه و بعد از آن سکرتر سفارت افغانی در المان شد. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۴۱)

پاچا میر خان:

نام وی نیز در فهرست مشروطه خواهان اول به روایت میرسید قاسم خان در این رساله ذکر گردیده است. از خانزاده گان قوم وزیرى ساکن لوگر و غلام بچه حضور بود. از همان وقت با امان الله خان روابط داشت. در حرکت مشروطه اولی در جلال آباد گرفتار شد و به کابل فرستاده شد. تا جلاس سلطنت امانی (۱۳۹۸ ش.) در ارگ کابل محبوس ماند. بعد از رهایی به دربار امانی تقرب حاصل کرد. مدت ها حاکم لوگر بود، سمت سرپرستی خدمه های دربار و اطلاع رسانی دولت را داشت. (حبیبی، ۱۳۶۳: ۵۴)

ترکمانچی (ترکمنچی):

در این قسمت غالباً اشتباه قلمی (شاید از نویسنده آن روایت، نه از راوی آن) صورت گرفته باشد. استاد حبیبی البته در این قسمت روایت میرسید قاسم خان، در یکی از پانویس های کتاب «جنبش مشروطیت در افغانستان» چنین می نویسد:

«به گمان من ذهول حافظه است، زیرا معاهده ترکمان چای (نام یک قریه گرم رود آذربایجان به معنی دریای ترکمان) در فبروری ۱۸۲۸ م. پیش از عهد امیر حبیب الله بین ایران و روسیه تزاری صورت گرفته و خانات ایروان و نخجوان را در مقابل پرداخت نیم میلیون تومان به روسیه تزاری گذاشته و حقوق خاص گمرکی و محاکمات نظامی را به آن دولت داده بود، که لینین بعد از انقلاب اکتوبر، الغای آن را اعلان

داشت. شاید در این جا مراد میرقاسم خان مرحوم، معاهده ۱۹۰۷ م. روس و انگلیس باشد که در ماده اول آن، دولت تزاری، افغانستان را خارج حلقه نفوذ خود دانسته و روابط خود را با افغانستان از راه وزارت خارجه انگلیس قبول کرد و مساوات تجارتي طرفین را در افغانستان در ماده چهارم آن پذیرفت، ولی امیر حبیب الله از تصدیق این معاهده خود داری نموده و طرفین آن را بدون موافقت بادشاه افغانستان مرعی الاجرا دانستند و امیر هم سکوت نمود.» (حبیبی، ۱۳۶۳: ۶۶-۶۷)

این تفاهنامه انگلیس‌ها و روس‌ها امیر حبیب الله خان را سخت مایوس ساخت و توقعی که در صورت بی طرف ماندن در جنگ جهانی اول فکر می‌کرد، به یأس مبدل شد. امیر فکر می‌کرد که در صورت موفقیت انگلیس‌ها، آنان آزادی کامل سیاسی افغانستان را به رسمیت خواهند شناخت، ولی چنین نشد. در تفاهنامه گفته شده بود، که موضوعات مربوط به افغانستان، بعد از موافقه و امضای امیر افغانستان مرعی الاجراء خواهد بود، امیر از امضای آن سر باز زد، ولی طرفین آن را بدون آن هم مرعی الاجراء دانستند. روشنگران و آزادی خواهان افغانستان بعد از امضای تفاهنامه انگلستان - روسیه از امیر ناراض شدند و به فعالیت‌های روشنگرانه و آزادی خواهانه، شان شدت بخشیدند.

مآخذ و منابع مقدمه و تعلیقات

- امان افغان، ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش. ۱۱ رجب ۱۳۳۷ «وفیات الاعیان».
- انخُور، زرین، (۱۳۷۱ ش. (غبرگولی - چنگاښ) «مظفر خان مروت - د افغانستان د مشروطیت د غورځنگ یوه بله ادبي څېره» پېښور، سپېدې (افغانستان د کلتوري ټولني مجله)، دویمه دوره، درېم کال، لومړۍ گڼه.
- انخُور، محمد زرین. ۱۳۶۵ ش. «د افغانستان د ژورنالیزم مخکښان» کابل، د چاپ او خپرونو دولتي کمیټه.
- آیبک، ظفرحسن، ۱۳۸۲ هـ. ش. (۲۰۰۳ ع.) «افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صادرات سردار محمد هاشم خان» ترجمه و تحشیه: فضل الرحمن فاضل، چاپ دوم، کابل، انتشارات میوند. (همچنان چاپ پنجم، ۲۰۲۱)
- پښتونیار. ۱۳۵۱ ش. «نهضت مشروطه خواهی یک حرکت ملی و افغانی بود» کاروان جریده، کابل، د سرطان له ۱۸ تر ۲۴ گڼې.
- پوهنیار، سید مسعود. ۱۳۷۶ هـ. ش. «ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان» (جلد اول و دوم - دریک مجلد)، پشاور، سبا کتاب خانه، چاپ دوم.
- ځلمی، محمد ولی. ۱۳۶۷ ش. «د کابل نومیالی و ورځپاڼې او جریدې» کابل.
- حبیبی، پوهاند عبدالحی. ۱۳۶۰ ش. «مولوي عبدالواسع کندهاری» افغان یاد (د مقالو ټولگه) کابل پوهنتون،
- حبیبی، پوهاند عبدالحی. ۱۳۶۳ ش. «جنبش مشروطیت در افغانستان» کابل، کمیټه دولتی طبع و نشر
- خسته، مولوي خال محمد. ۱۳۸۶ ش. «معاصرین سخنور»، چاپ دوم، پېښور، دانش کتابتون.
- رشاد، پوهاند عبدالشکور. ۱۳۶۰ ش. «جمریاڼی افغان» د افغان یاد د

«مقالو مجموعه»، کابل پوهنتون.

- رفیع، حبیب الله. ۱۳۵۷ ش. «هېواد پال ژورنالیست او لیکوال ارواښاد عبدالعزیز مشهور په (بابا جان)» کابل، اواز مجله، پنځمه گڼه (اسد).
- شهرانی، دکتور عنایت الله. ۱۳۸۴ ش. «شرح احوال و آثار پروفیسور غلام محمد میمنگی»، پېښور، کانون فرهنگی قزل چوپان.
- غبار، میرغلام محمد. ۱۳۹۴ ش. افغانستان در مسیر تاریخ ج ۲، کابل، انتشارات بین المللی سرور سعادت.
- کاتب، فیض محمد، ۱۳۹۰ ش. «سراج التواریخ – ج ۴، بخش ۳»، ویرایش، مقدمه و فهارس؛ دکتور محمد سرو مولایی، کابل، انتشارات امیری.
- مصاحبه بنده با عبدالله پوپلیار در سال ۱۳۵۵ ش.
- نامبرده نیز در مسئله قتل محمد نادر شاه گرفتار و محکوم به اعدام شد. حکم اعدامش بعداً به حبس ابد تغییر کرد. یکجا با عبدالخالق از شاگردان مکتب نجات بود.
- نجف علی خان، مولوی. (۲۲ ثور ۱۲۹۸ ش.) «نهضت نامه میمنت مانوس امیر امان الله خان خلد الله ملکه و سلطانه»، امان افغان. سال اول، شماره ۳.
- هاشمی، پوهاند سید سعدالدین هاشمی. ۱۳۸۰ ش. (۲۰۰۱ م.) «نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان» چاپ دوم. سویدن، شورای فرهنگی افغانستان، چاپ دوم.
- هوتک، محمد معصوم. ۱۳۸۲ ش. (۲۰۰۳ م.) «درنه کورنی» کانادا، د علامه حبیبی د خپرنو مرکز.
- هېوادمل، زلمی. ۱۳۶۰ ش. «زیست نامه افغان» د افغان یاد – د مقالو ټولگه، کابل پوهنتون.
- هېوادمل، زلمی. ۱۳۶۰ هـ. ش. «د غلام محی الدین افغان افکار او آثار»، کابل پوهنتون، د ژبو او ادبیاتو پوهنځی.
- با آن که نام محترم هیوادمل به عنوان نویسنده و مؤلف این اثر در

پشتی آن ذکر نگردیده است، ولی پوهاند مجاور احمد زیار در مقدمه خویش به صراحت وی را به عنوان نویسنده آن ذکر نموده است.

■ یارمحمد (کاتب اداره)، امان افغان، ۸ جدی.

■ Ghani, Abdul (lati Dr.), 1989 " A brief political history of Afghanistan, Edited by: Abdul Jalil Najifi, Najaf publishers, Lahore

روزی زندانبان اتاقی را باز کرده، صدا زد که محبوسین فقرهء
داکتر غنی بیرون بیایند. چند نفری که در آن اتاق بودند،
بیرون رفتند. سید احمد خان قندهاری مشهور به کاکا سید
احمد نیز در آن اتاق بود، از او پرسیدند که پای تو هم در فقرهء
داکتر غنی داخل است؟ او در حالی که خود داکتر غنی هم در
آن اتاق بود، دشنام رکیکی داد، که فلان و بسمدان داکتر
غنی، ما به پکره (فقره) خود بندی هستیم.

روایتی از میر سید قاسم خان



د کاکړ تاریخ بنسټ مطبوعات | انتشارات بنیاد تاریخ کاکړ

Kakar History Foundation Press